مشارب الاذواق

شرح قصیده خمریه ابن فارض مصری در بیان شراب محبت

از عارف کبیر قرن هشتم هجری

امیر سید علی همدانی
ملقب به علی ثانی

با مقدمه و تصحیح

محمد خواجوی



مشارب الاذواق

شرح قصیده خمریه ابن فارض مصری در بیان شراب محبت

از عارف کبیر قرن هشتم هجری

امیر سید علی همدانی
ملقب به علی ثانی

با مقدمه و تصحیح

محمد خواجوی

* مشارب الاذواق
* امیر سید علی همدانی
* **مقدمه وتصحیح : محمّد خواجوی**
* حروفچین: حروفچینی خودکار: ۸۹۰۸۷۷
* چاپ اول: ۱۳۶۲=۱۴۰۴
* چاپ: سبز
* تعداد: ۴۰۰۰
* لیتوگرافی: ۱۱۰– ۶۶۰۷۶۰
* انتشارات: مولیٰ

تهران خیابان انقلاب – چهار راه ابوریحان – تلفن ۶۴۹۲۴۳

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
***مقدمۀ مصحح**	**۷**
بیان احوال امیرسیدعلی همدانی	۱٤
***مشارب الاذواق**	**۲۹**
المقدمه	۳۵
***فهرست اعلام**	**۸۳**

هوُ

بسم الله الرحمن الرحیم

درود نامحدود خداوندی را که انسانرا آفرید، باو دانش بیان و تعلیم قرآن بخشید، خورشید و ماه را گردان، و گیاه و درخت را سجده کنان قرار داد، آسمانرا برافراشت و زمین را برای آدمیان فرو گذاشت، خدائی که انسانرا از گلِ خشکی چون سفال، و پریانرا از شعله خالص آتش آفرید:

زهی شاهی که دائم کارساز است — درِ احسان او برخلق باز است
توانائی که ازملکش دوعالم — زمین و آسمان و عرش اعظم
زقصر صنعت او آشیانی است — زعلم و حکمت او یک نشانی است
زهی قدرت زهی رحمت زهی جود — که ناموجود را بنموده موجود
علیمی کزکمال علم با لذات — هویدا کرده این آثار و آیات

و درود بی‌شمار بر نخستین پیامبر در رتبت، و بر پسین فرستاده برامت باد، که ما خاک نشینان بادیه امکان، و گمگشتگان بیدای حرمان را بشاهراه هدایت و امان، و به دولت سعادت و ایمان راهبری فرمود:

کلید گنج اسرار الهی — معانی سنج حکمتها کماهی
جهان افروز صفهای ملایک — سبق آموز اقرء باسم ربک
دبستان علومش منِ لّدنا — فتوحش آیه انا فتحنا
لوایش آیهٔ نصرمن اللّه — سپاهش سورهٔ الحمد لله

اعنی محمد مصطفی، و بر جانشین و خلیفهٔ او علی مرتضی و آل او که آل الله، و اشرف بیوت عندالله اند باد.

هزاران تحفهٔ صلوات بی حد زما بر آل اطهار محمد
همان مهر محمد در سفر بود بروج رفعتش اثنا عشر بود
محمد شمع جمع انبیا بود وصی او امام اولیا بود
محمد شهر علمی بابّها بود که درگاهش علیّ بابها بود
علی مرتضی نور معالی امام اعظم واعلای عالی
سرمردان پسر عم پیمبر ولی شیعیان ساقی کوثر
امیرالمؤمنین نور هدایت امام المتقین شاه ولایت

اما بعد: برصاحبان بینش پوشیده نیست که عرفان گل گلزار آفرینش، و عارفان گل سرسبد خلقت و نمک جهان وجوداند، که بی وجودشان نه جهان را زیبائی و نه آفرینش را کمال و انتهائی است، چون آن شراره هائی که در خشش آن هزاران خورشید تابان را دراین کرانه های بی کران برافروخته، و روشنانی چون ماه و ستارگان رخشانرا در شبستان آسمان روشن ساخته، از سینه سینای عارفان و از دلهای پاک عاشقان شعله کشیده است، آن شراره هائی که بخرمن گردون آتش زده، و آن بارقه هائی که طور دلهای مشتاقان را تابناک نموده و در قلب مریدان صادق تجلی، و به اشراقی لاهوتی سینه های آنانرا نورانی تر از مهر و ماه گردانید، همان بارقه عشق الهی و جذبه توحید است که از مطلع دلهای عارفان سر برزده، و جهان را بنور جذبه و نار اُنس نور افشان می نماید، همان عشق است که در بوستان تجرد گوهرهای عقلی، و در صحرای طبیعت لاله و گلهای وحشی پدید می آورد، عشق است که عامانرا به گوش سخنی گوید، و خاصانرا به دل آتشی افروزد.

عشق در پرده می نوازد ساز عاشقی کوکه بشنود آواز؟
هر نفس نغمه ای دگر سازد هر زمان زخمه ای کند آغاز

همه عالم صدای نغمه اوست — که شنید این چنین صدای دراز؟
راز او از جهان برون افتاد — خود صدا کی نگاهدارد راز؟
سرّ او از زبان هرذره — خود تو بشنو که من نیم غمّاز

ناله جان‌سوز ابن فارض مصری و محی الدین اعرابی و مولوی رومی و فخرالدین عراقی و دیگر عارفان الهی از آن شراره های عشق الهی است که پر از سوز و گداز، و پر از عشق و نواست، و بحق میتوان آنرا ناله‌ای انسی در فراق عالم قدسی نام نهاد، که همچون شراره‌ای آتش‌فشان از آن سینه های جوشان فوران نموده، و گرمیش در دلهای سوختهٔ از آتش عشق اثر گذاشته، و آنانرا بی قرار معشوق و جو یای سر منزل معهود می نماید، و روشندلان ملکوتی چون نالهٔ آنرا بشوند، در هوای کوی جانان سراز پا نشناخته، این جهان را به سودای آن جهان باخته، و با نوای فاخته عشق رهسپار جهان ابدیت و طالب دیدار احدیت می گردند.

ابوحفص عمربن ابی الحسن علی‌بن المرشد بن علی، حموی الاصل، المصری المولد والدار والوفاة، الملقب بابن الفارض، از آن صاحبان شراره های الهی است که سوز آن اخگرهای آتشین تا جهان باقی است برقرار، و آتش‌فشان روح او تا پایان جهان در فوران، و فورانش پیوسته پایدار و استوار است.

اوست که قصیدهٔ تائیه‌اش را در چندین خلع بدن سروده، و آن باکورهٔ غیبی را از جهان لاریبی برای ما خاک‌نشینان تحفه و ره‌آورد آورده است، و هم اوست که دارای کرامات و خوارق عادات، و در ریاضت و تجرد بسیار قوی و توانا بوده است، در چهارم ذیقعده سال پانصد و هفتاد و شش و یا هفت در قاهره پای بجهان خاکی گذارده، نواده دختری او که نامش علی بن محمد است از پدرش کمال الدین محمد حکایت می کند که از حضرت ناظم (ابن فارض) شنیدم که میفرمود: پدرم شیخ ابوالحسن علی بن مرشد از بزرگان

دانشمندان مصر بشمار میرفت، و در قاهره منصب قضاوت را عهده‌دار بود، من گاهگاهی از او اجازه گردش و سیاحت میگرفتم و به وادی مستضعفان که نزدیک کوه مقطم بود رفته، یک شبانه روز و یا کم و بیشتر در آنجا بسر می بردم، و بخاطر رعایت حال پدر باز بمنزل باز می گشتم، این کار ادامه داشت تا آنکه پدرم را برای منصب قاضی القضاتی خواستند، نپذیرفت و از حکومت و مردم کناره گرفت، و در جامع از هر منزوی گشت و به عبادت مشغول گردید تا برحمت ایزدی پیوست.

و چون او را مانعی در سیاحت نماند مشغول تجر ید و سلوک گردید، ولی چیزی از این رهگذر بر او مفتوح نمی گشت، تا آنکه روزی گذرش بر مدرسه ای افتاد و یا پیری روشن ضمیر در هنگام وضو گرفتن برخورد نمود، باو گفت که در مصر بر تو فتوحی رخ نخواهد داد، و باید به حجاز روی، و او را به طی الارض [۱] به مکه رسانیده و در آنجا فتوحات متوالی و فیوضات پی در پی روی داد، خود گوید:

یاسَمیری رَوّح بِمکّةَ روُحی شادیاً اِنْ رَغبتَ فی اِسعادی
کانَ فیها اُنسی وَمِعراجُ قُدسی وَمُقامِی المَقامُ وَالْفَتْحُ بادی

یعنی ای همدهم من: اگر خواهی مرا یاری دهی، سرود گویان روانِ مرا به سخن مکه آرامش ده، چون من در آنجا با دوست اُنس گرفته، و هم از آنجا به جهان قدس و پاکی برشدم، و جایگاه من در آنجا مقام ابراهیم بود که دروازه‌های جهان غیب بر روی دلم گشوده گشت.

و پس از سالها سکونت و مجاورت حرم شریف با بزرگانی چون شیخ شهاب‌الدین سهروردی و غیره ملاقات دست داد، که در نخستین بار یکدیگر را در آغوش کشیده و مدتی دراز با هم نشسته و گوهر اسرار می سفتند، و این بیت را برای شیخ شهاب الدین سروده، و او را بشارت بذکر

(۱) طی الارض یعنی درنوردیدن زمین درز یر پای انسان

نامش در حضرت دوست داد:

لَکَ البِشارَةُ فَاْخلَعْ ماعَلیکَ فَقَدْ ذُکِرتَ ثَمَّ عَلیٰ مافیکَ مِنْ عِوَجٖ

یعنی ترا نوید باد که در حضرت دوست نام تو گفته آمد، پس در سپاس از این نوید و بشارت آنچه جامه در برداری بذل نما، که شیخ بانگی بلند برکشید و جامه‌ها برکند و ایثار نمود.

باری او را قصیده‌ایست تائیه بنام نظم السلوک، که در آن از علوم دینی و معارف الهی و سیر و سلوک و ذوق خود و کاملان اولیاء و بزرگان عرفاء فراوان گرد آمده است، آن قصیده هفتصد وشصت و پنج بیت است، و بزرگان درباره آن عقیده‌ای عظیم دارند، و بیشتر آنرا حفظ، و در شرح و توضیح دقایق آن اهتمامی تمام میورزند، چه در آن قصیده عشق خویش را به جمال بی همتای محبوب بیان نموده، و بس گوهر اسرار را در آن سفته، و از رازهای سر به مُهر سخن رانده است، خداوند پاداش نیکو به اودهاد، و از هر نیکی به او به بخشاد.

و چون آنرا بپایان رساند، نامش را لوائح الجَنان و روائح الجِنان نهاد، شبش حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله را بخواب مشاهده نمود که میفرمود: قصیدهٔ خود را چه نام نهادی؟ عرضه داشت یا رسول الله لوائح الجَنان و روائح الجِنان، فرمود: خیر، من او را نظم السلوک نام نهادم.

درهرحال این قصیده را به اسلوب شعر نسرائیده، بلکه هرگاه جذبه و خلعی ورا فرا می گرفت از ده روز یا کمتر و گاه بیشتر، همانند مرده‌ای بر پشت می افتاد، که نه کسی را میدید و نه سخن کس می‌شنوید، نه سخن می گفت و نه میخورد و نه می آشامید، و پس از چندین روز که از آن حال به خود باز می گشت، نخستین سخنی که برلب می آورد چند بیتی از آن قصیده بود که منتظم می‌ساخت، و آنچه از فتوح ورا دست داده بود به صورت شعر املاء میفرمود، و سپس به حال طبیعی باز می گشت، تا دوباره آن حال و جذبه باز گردد.

بر آن قصیده شرحهای گوناگون از پارسی و تازی نوشته شده است، که نخستین شرح آن بنام مشارق الدراری از سعیدالدین فرغانی تلمیذ صدرالدین قونوی قدس الله سرهما بزبان شیرین پارسی است،[۱] که حضرت قونوی خود دیباچه‌ای موجز برآن بزبان پارسی نگاشته است، و این قصیده موضوع درس مجالس ایشان بوده، که شاگردان تقریرات این استاد عظیم الشأن را می نوشتند، و در میان شاگردان جز سعیدالدین فرغانی کسی دیگر ازعهده ضبط و نگارش آن برنیامد، و سپس به دستور استاد شرح دیگری بزبان عربی برهمان قصیده بنام منتهی المدارک نگاشت، که باز استاد بزرگوار برآن مقدمه و شرح تحقیقاتی سودمند و بی نظیر افزود، و شرح دیگری بزبان عربی از عزالدین محمود کاشانی می باشد که بنام کشف الوجوه الُغَر لمعانی نظم الدّر بوده و بسیار معروف و بنام شرح شیخ عبدالرزاق کاشانی شایع گردیده است، و شروح دیگری نیز هست که چندان معروفیّتی ندارند، مانند شرح رکن الدین شیرازی و دو شرح دیگر از شاگردان سعیدالدین فرغانی.

و اما قصیدهٔ میمّیهٔ خمرّیه وی از قصائد مشهور خمریاتست که در کتابها و سخنان بزرگان متداول و مشهور است، و برآن شروحی نوشته شده که مشهورترین و بلکه برترین و نخستین آنها به فارسی مشارب الاذواق حضرت امیر سید علی همدانی قدس سرّه، و دیگری لوامع ملا عبدالرحمن جامی است،[۲] که شرح نخستین موضوع بحث و کتاب ما است، که در شرح الفاظ و عبارات و کشف رموز و اشارات این قصیده می باشد، در آن شراب

---

(۱) این کتاب با کوشش و تصحیح استاد بزرگوارم جناب آقای سید جلال الدین آشتیانی حفظه الله تعالی چاپ و در دسترس عاشقان عرفان گذاشته شده است.

(۲) البته جامی در شرح خود از این کتاب (مشارب الاذواق) بسیار استفاده نموده، مخصوصاً در مقدمه قسمتی از مقدمات این کتاب را آورده و شرح و توضیح داده است، و در فقرات اشعارهم در موارد فراوان همین گونه عمل نموده است.

محبت را که مطلوب نهائی است، به عالی‌ترین اسلوب و زیباترین نظم بیان داشته است.[۱]

وفات این عارف بزرگ: یعنی لسان حقایق عرفان و ناظمْ جواهر اولیاء، در جمادی‌الاول سال ششصد و سی ودو در شهر قاهره اتفاق افتاد، و مزارش در مکان قرافه در دامنه کوه مُقَطَّمْ نزدیک حجرالسیل زیر مسجد عارض که برفراز کوه است قرار دارد، نواده شیخ در باره آن مزار گفته:

جُزْ بالقُرافَةِ تحتَ ذیلِ العارضِ وَقُلِ السّلامُ عَلیکَ یابنَ الفارضِ

اَبْرَزْتَ فی نَظْمِ السُّلُوکِ عَجایباً وَکَشَفْتَ عَنْ سِرٍّ مَصُونٍ غامِضِ

وَشَرِبتَ مِنْ نَهرِ المَحَبَّةِ والوِلا فَرَوَیتَ مِنْ بَحْرٍ مُحیطٍ فائضِ

یعنی به قرافه که در دامنه کوه و زیر مسجد عارض است گذرنما و بگو: سلام و درود برتو ای فرزند فارض، همانا در قصیده نظم السلوک بسی عجایب و شگفتیها را آشکار نموده و بنظم آوردی، و از رازهای سر به مُهر پرده برگرفتی، و از آبشخور عشق و ولایت نوشیده، و از دریای بی کران رحمت سیراب گشتی، رحمة الله علیه رحمةً واسعة.

بر دیوان او شروح مختلف نوشته شده است، که معروف‌ترین آنها دو شرح شیخ حسن بورینی و شیخ عبدالغَنی نابلسی است که در سال ۱۳۱۰ هجری در مصر به چاپ رسیده است.[۲]

---

(۱) البته براین قصیده شرحهای مختلفی نوشته شده که بجز دو شرح فارسی نامبرده شرحی به زبان عربی از داودبن محمود قیصری (شارح فصوص الحکم) متوفی ۷۵۱ هجری است، و دیگر شرح احمدبن سلیمان بن کمال پاشا به عربی متوفی ۹۴۰، و دیگری شرح محمدبن غمری سبط مرصفی بنام: الزجاجة البلوریة فی شرح القصیدة الخمریة به عربی، و دیگر شرح مولی علمشاه عبدالرحمن‌بن صاجلی متوفی ۹۸۷، و دیگر شرح قاضی صنع الله‌بن ابراهیم متوفی ۱۰۵۰ می باشد، و چند شرح عربی و فارسی دیگر نیز حقیر در کتابخانه های مختلف رؤیت نموده‌ام که ذکر آنها چون از معروفین نیستند موجب اطناب می گردد.

(۲) تااینجا شرح حال این عارف نامدارو سخنان او بود، و ما از ایراد کرامات و خوارق عادات این ولی الهی خودداری نمودیم، همچنانکه در بیان احوال امیرسید علی شارح قصیده خمریه اش خودداری نمودیم، هرکس تمایل دارد به تذکره‌ها و معاجم مختلف مراجعه نماید.

بیان احوال امیرسید علی همدانی ملقب به علی ثانی، شارح قصیدهٔ میمّیهٔ خمرّیه

ایشان از بزرگان اولیاء و کبار عرفاء اند، که اولیاء بعد از ایشان نسبت خرقه خود را به ایشان میرسانند، و شرافت و بزرگی او همین بس که بلقب علی ثانی معروف گشته است، و آن لقب را چنانکه نوشته اند: از القاب معمول و مرسوم که جهت تجلیل و تعظیم و تکریم به اهل فضل و کمال گفته می‌شود نیست، بلک خصوصّیتی دارد که بدان نظر جایز نیست به مشایخ دیگر گفته آید، و شرح کیفیت این لقب و یا لقب مقتدای اعظم برای حاجی محمد خبوشانی (که از عرفای متأخر از ایشان، و همانند ایشان از اقطاب سلسلهٔ ذهبیه است) در خور فهم هر مستمع، و حوصلهٔ هر شنونده نیست، عندالحاجة مشایخ عظام برمزو اشاره از آن بیانی فرموده اند.

حیدر بدخشی مرید امیر عبدالله برزش آبادی[1] در کتاب منقبة الجواهر، نسبت امیر کبیر سید علی همدانی را چنین آورده که: سید علی همدانی ابن سید شهاب‌الدین بن سید محمدبن سید علی بن سید یوسف بن سید اشرف بن سید محب اللّه بن سید محمدبن سید جعفربن سید عبداللّه بن

---

(۱) امیرعبدالله برزش آبادی بعد از شیخ ابواسحق ختلانی جانشین امیر سید علی همدانی، و از اقطاب سلسلهٔ ذهبیه است.

سید محمدبن سید علی بن سید حسن بن سید حسین بن[۱] سید جعفر[۲]بن سید عبیدالله زاهد ابن سید حسین بن الامام الهمام علی زین العابدین بن الامام الهمام الشهید بکربلاحسین بن علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیهم السلام، و مادر ایشان نیز علویه بوده، و از هر دوسو تبار ایشان به اهل بیت علیهم السلام می پیوندد.

حضرت میر در سال ۷۱۳ هجری ولات یافته، و در دوازده سالگی بتوسط خال خود بنام سید علاء الدین که از اولیاء بوده وارد سلوک شده و قرآنرا حفظ نمود.

نورالدین جعفر بدخشی که از خلفاء میراست در کتاب خلاصة المناقب آورده که حضرت میرمیفرمودند: مرا خالی بود ملقب به سید علاء الدین و از اولیاء الله بود، و بواسطه تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت، و در امور والد خود التفات نمی نمودم، بدان سبب که او حاکم بود در همدان، و ملتفت به سلاطین و اعوان، و خال من یک عالم متقی را محافظت می نمود تا من از وی فایده گیرم، چون در سن دوازده رسیدم و در حالت آن استاد متقی نظر کردم دیدم که در خلوت خانه میرود و در صباح و رواح سر می جنباند، از او پرسیدم که این چه حال است؟ جواب داد که ذکر می گویم، باز پرسیدم که ذکر گفتن باین طور سر جنبانیدن احتیاج هست؟ در جواب گفت که آری، این ذکری است که شیخ محمود مزدقانی مرا این چنین تعلیم داده است، پس از استاد التماس نمودم که مرا این ذکر تعلیم ده، اجابت نمود، بعد از سه روزی که در ذکر با او موافقت نمودم، مرا غیبتی به حصول موصول گشت، جمال جهان آرای حضرت

(۱) ایشان همان حسین‌بن جعفر بن ابی‌علی عبیدالله اعرج است که وارد بلخ شده و در آنجا فرزندان و اعقابی دارد که تمامی از پادشاهان و سادات و نقباء آن دیاراند، و عبیدالله زاهد را برای آن اعرج می گفتند که در یکی از پاهایش نقصی بود.

(۲) ایشان از ائمه زیدی بوده، و هواخواهانی دارد که او را حجت می نامند.

مصطفی صلی الله علیه وآله را بدیدم بر بام بلندی، چون خواستم بآن مقام بروم فرمود که: ای فرزند تو نتوانی دراین مقام آمدن، بنزدیک شیخ محمود مزدقانی برو تاترا باین مقام بیاورد، چون از غیبت باز آمدم از استاد التماس نمودم که مرا به صحبت شیخ محمود مزدقانی برد، اجابت نمود، و چون به صحبت شریف شیخ مشرف گشتم و روزی چند صحبت داشتم فرمود که یا سید: اگر برای مخدومیت باین خانقاه آمده‌ای، من در خدمت تو از سرقدم سازم که مبادا مریدان در خدمت تقصیر نمایند، و اگر از برای خادم بودن آمده‌ای کفش این غلام سیاه کنّاس را پیش پای او باید نهاد تا به مقصود برسی: که رسم طلب ترک هستی است، چون جهت خدمت رفته بودم به صورت ادب قیام و اقدام نمودم وخدمت قبول کردم و به حضرت شیخ بیعت کردم و ملازم خانقاه دین پناه می بودم، و تا یکسال ذکر می گفتم و حضوری نمی یافتم، تا روزی بنزدیک شیخ آمدم و التماس نمودم که مرا کنّاسی فرمائید وکنّاس رادرخلوت من درآورید،تاوی درآنجا بذکر مشغول گردد، شیخ فرمود: کنّاس مبرز خانقاه پاک می سازد وتونفس خود راپاک نمی توانی ساختن، برو در خلوت و همت بلند دار تا کارت برآید، باز به مدد همت کاملهٔ شیخ در خلوت رفتم و بذکر مشغول شدم، اندک اندک حضور پیدا شدن آغاز کرد، و از بعد آن در حضور مستغرق شدم، چنانکه طاقت شنیدن ذکر نماند، شش سال در خلوت خانه بودم که هرگز بر زبان سخن دنیا نرفت و در دل یاد آن نیامد.

و همچنین فرمودند: هزار و چهارصد ولی را در یافته ام، چهارصدتن از این اولیاء را در یک مجلس در صغر سن در یافته‌ام، که هر یک برمن حدیثی خواندند، اول حضرت شیخ علاءالدوله سمنانی قدس الله روحه، و آخر خواجه قطب‌الدین یحیی نیشابوری برمن حدیث خواندند، پس چهار صد حدیث با سعادت فاتحهٔ آن اعزّه، در آن مجمع الاکابر بمن رسید.

و همچنین میفرمودند: سی و چهار ولی مرشد از اکابر اولیاء

قدس الله تعالی اسرار هم مرا به ارشاد طالبان اجابت فرمودند، ولی با وجود اجازت ملتفت این امر خطیر نمی‌شدم،[1] تا به خدمت بزرگی رسیدم، فرزند

(۱) اسامی سامی آن سی و چهارتن ولی بجهت تیمّن و تبرّک نقل می گردد: ۱ــ شیخ محمود مزدقانی (الف)ــ ۲ــ اخی علی دوستی (ب)ــ ۳ــ اخی محمد حافظ ــ ٤ــ اخی محسن ترک ــ ۵ــ اخی حسین ــ ٦ــ شیخ محمد اسفراینی ــ ۷ــ شیخ جبرئیل کردی ــ ۸ــ شیخ خالد لرستانی ــ ۹ــ شیخ ابوبکر طوسی ــ ۱۰ــ شیخ نظم الدین یحیی غوری ــ ۱۱ــ شیخ شرف الدین درگزینی ــ ۱۲ــ شیخ اثیرالدین ورکانی ــ ۱۳ــ شیخ نجم الدین همدانی ــ ١٤ــ شیخ محی الدین لتکانی ــ ۱۵ــ شیخ محمد ادکانی (ج)ــ ١٦ــ شیخ محمد مرشدی ــ ۱۷ــ شیخ عبدالله مطری ــ ۱۸ــ شیخ علی مصری ــ ۱۹ــ شیخ مراد اکر یدوری ــ ۲۰ــ شیخ عمر برکانی ــ ۲۱ــ شیخ عبدالله سفالی ــ ۲۲ــ شیخ ابوبکر ابوحربه ــ ۲۳ــ شیخ بهاء الدین قمکندی ــ ۲٤ــ شیخ عزالدین خطائی ــ ۲۵ــ شیخ برهان الدین غرجی ــ ۲٦ــ شیخ شرف الدین منیری ــ ۲۷ــ شیخ رضی الدین آوجی ــ ۲۸ــ شیخ سعید حبشی ــ ۲۹ــ شیخ زین الدین محمد مغربی ــ ۳۰ــ شیخ عوض علاف ــ ۳۱ــ شیخ ابوالقاسم تحطوی ــ ۳۲ــ شیخ عبدالرحمن مجذوب طوسی ــ ۳۳ــ شیخ محمد بن محمود مجذوب طوسی ــ ۳٤ــ شیخ حسین بن مسلم.

(الف) که حضرت سید نسبت نسبت خرقه با ایشان درست میدارد، و بعد از ایشان از ارکان سلسله ذهبیه کبرویه است.

(ب) ایشان از مشایخ حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی است که در زمان حیات ایشان حلت نموده، و اگر شرح حال هر یک گفته آید سخن بدرازا کشد.

(ج) حضرت سید نسبت خرقه خود را بهر یک از این بزرگان تا امیرالمؤمنین علیه السلام میرساند، زیرا از هر یک استفاده نموده است، ولی در رساله مستقلی بیان نسبت خرقه خود را چنین بیان میدارد که: این ضعیف را بعضی از آثار و ثمرات در صحبت شیخ خود شیخی و سیدی و سندی قدوة الواصلین وحجة العارفین، سلطان المحققین، برهان الموحدین، سرّالله فی الارضیین ابوالمعالی شرف الحق والدین محمود بن عبدالله مزدقانی، افاض الله علی روحه الکریم سجال الرحمة والغفران مشاهدت کرده است، واخذ طریقت از آن حضرت کرده، و او از صحبت شیخ عارف عالم کامل، قطب السالکین، رکن الحق والدین، ابوالمکارم احمدبن محمدبن البیابانکی، المعروف بعلاءالدولة السمنانی، و او از شیخ نورالحق والدین عبدالرحمن اسفراینی... و او از حسن بصری، و او از امام ابرار و سید اخیارو حبیب جبار امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، و او از حضرت سیدالمرسلین رسول رب العالمین محمد المصطفی علیه الصلوة والسلام، والحمدلله وحده، والسلام علی من اتبع الهدی، و مخفی نماند که شیخ محمداد کانی ازاصحاب شیخ علاء الدوله سمنانی است که در سال ۷۷۸ در هشتاد سالگی وفات، و در حصاری از اعمال اسفراین مدفون شد.

خود را با مقراضی به نزدیک من آورد، و التماس نمود که این فرزند را به مر یدی قبول باید فرمود، در اجابت این معنی درنگی رفت، بدان سبب که من به اسفار اشتغال داشتم، وچون مر ید قبول کرده می شد ساکن بایستی شد و به ارشاد مشغول گردید، آن بزرگ در غضب شد و فرمود، آیا از راهزنان طر یق شده ای؟ پس عذر خواستم و قبول کردم، آن بزرگ فرمود: که یا سید: زنهار که سؤال توبۀ طر یقت قبول کنی، خواه مقیم باشی و خواه مسافر، و من تاکنون آن وصّیت را نگاه داشته ام و انشاء اللّه نگاه خواهم داشت.

مخفی نماند که حضرت سید باشاره ای پنهانی که از جانب شیخش حضرت شیخ محمود مزدقانی صادر شده بود به سفر در اقطار عالم پرداخت، و این گو یا هنگامی بوده که از خدمت اخی علی دوستی[1] پس از رحلتش باز به صحبت شیخ محمود مزدقانی آمده، و این سفر نتیجه واقعه ای بوده که حضرت اخی علی دوستی دیده بود که فرمود: دیگهای بسیار دیدم که در جوش است و تو از هر دیگی کفگیری برمیداری، گفتم چگونه باشد؟ گفت: مبارک است، چه صورت استفاضه است از اولیاء، پس حضرت شیخ مرا به سفر اشارت فرمود، تا از آن دیگها کفگیرها بردارم و طلاّب با وفاق را که در اطراف دنیا باشند ارشاد نمایم.

بنابراین سفر بسیار نموده و سه نو بت معمورۀ جهان را سیر فرموده، و در پایان در حدود ختلان و بدخشان رحل اقامت انداخته است و خلفای نامداری دراین دیار در پرتو ارشاد او تربیت یافته اند، مانند: سید ز ین العابدین نیشابوری و سید محمد طالقانی، و شیخ قوام الدین بدخشی، و شیخ شمس الدین ختلانی، و شیخ محمد شامی، و خواجه عبداللّه بن شیخ رکن الدین شیرازی، و بابا کاء شیرازی، و بهرامشاه خونسی، و شیخ محمد

(۱) درتمام تذکره ها این کلمه (دوستی) که منسوب به دوست است ثبت شده است، در حالیکه در نسخه کتاب العروة که دست نو یس خود شیخ علاءالدوله است (دوسی) که منسوب بطایفه ای در سمنان بنام عبدوس یا دوس است ضبط شده است.

خلوی، و مولانا نورالدین جعفر دستا بازاری بدخشی، و خواجه اسحق علیشاهی ختلانی (جانشین ایشان و قطب سلسلهٔ ذهبیه کبرویه) قدس الله اسرار هم، و دیگر بزرگان بوده‌اند که نامهایشان مذکور نیست، و نورالدین بدخشی به خدمت ایشان مشرف شده، و بعضی از احوال ایشانرا جمع ساخته و خلاصة المناقبش نام نهاده است.

صاحب کتاب روضات الجّنان و جنات‌الجنان حافظ حسین کربلائی تبریزی که با چهار واسطه از مریدان حضرت سید است، با این القاب ایشان را یاد می‌نماید: عروهٔ وثقی، شاهباز با پرواز آشیان عنقا، مرتضی ممالک الاسلام، مقتدا طوایف الانام، المرشد للطالبین فی الطریق السبحانی، الموصل للمتوجهین الی الجمال الرحمانی، العارف المعروف بالسید علی الهمدانی، خصّه الله اللطیف باللطف الصمدانی، ورزقنا الاستنارة الدائمة من نوره‌الحقانی و سند اتصال ایشانرا همانگونه که در کرسی نامه سلسلهٔ ذهبیه معروفیه ثبت است تا معروف کرخی، و از آنجا تا حضرت رسول صلی الله علیه وآله میرساند، بدین قرار که: ایشان خرقه از دست شرف الدین حضرت شیخ محمود مزدقانی، و ایشان از دست سلطان المشایخ و المحققین برهان الاولیاء و العارفین، عارف الصمدانی احمدبن محمدبن احمد، المعروف بعلاء الدولة السمنانی، و ایشان از دست ملک المشایخ فی الافاق، مرشد الطالبین بالاستحقاق، العارف الصمدانی الشیخ نور الملة والدین عبدالرحن الکسرقی الاسفراینی الخراسانی، و ایشان از دست سلطان الذاکرین، برهان المحققین حجة الله علی العالمین، آینهٔ جمال رحمانی، شیخ جمال الدین احمد جوزقانی، و ایشان از دست سلطان الاولیاء، برهان الاصفیاء قدوة العرفاء، شیخ رضی الدین علی لالاء، و ایشان از دست شیخ شیوخ دنیا، مظهر کلمة الله العلیا، مطلع انوار الکرامات، منبع آثار الالهامات، سلطان اعاظم الاولیا، برهان اعالی الکبراء، الشیخ المرشد الهادی، مجدالدین شرف البغدادی، و ایشان از دست سلطان المشایخ

فی الافاق، و ارث مناصب الاولیاء بالاستحقاق، رهان المحققین فی الزمان، موئّل ارباب العلم والعرفان، حجةالله علی عباده، رحمة الله الفائضة فی بلاده، شیخ شیوخ الدنیا، نجم الدین احمد الکبری، و ایشان از دست المرشد والهادی الموحد، ناظر انوار التقدیسی، شیخ عمار یاسر بدلیسی، و ایشان از دست شیخ الاسلام الاعظم، هادی طوائف الامم، مرکز دایره فتوت و مردی، شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقاهر السهروردی، و ایشان از دست شیخ العالم العامل الکامل المکمل، الملقب بین الاولیاء بالجنید الثانی، جامع علوم قالی و مراتب حالی، حرت شیخ احمد غزالی، و ایشان از دست شیخ المشایخ و الطود الشامخ و العلم الراسخ، ناظرانوار القدوسی، الشیخ ابی بکر بن عبدالله النّساج الطّوسی، وایشان از دست شیخ المشایخ موئّل ارباب العلم والعرفان، المتوطن فی قباب سبحات السبحانی، الشیخ ابی القاسم الکرکانی، و ایشان از دست سلطان المشایخ العظام قطب الایام مرشد الانام، الشیخ ابی عثمان سعید المغربی بن سلاّم، و ایشان از دست ینبوع الکشف و منبع الالهام اکمل هداة الانام، المعرض عن الدنیا و بالاخرة راغب، الشیخ ابی علی الکاتب، و ایشان از دست یار یافته بدرگاه باری، شیخ علی رودباری، و ایشان از دست سیدالطائفة، وامام طبقة المتصوفة، سلطان مشایخ العظام، قطب الایام و مرشد الانام قدوة اولی النفوس المقدسة الطاهرة، اسوة ذوی القلوب المتألّهة الباهرة، الشیخ المرشد الهادی، ابی القاسم جنید البغدادی، و ایشان از دست سلطان اعاظم الاولیاء بیمن الارشاد، برهان اما جدالاصفیاء بحسن الافاضة والاسعاد، آن سریع طریق حق نه بطیء، سرّی بن المغلّس السقطی، و ایشان از دست آن بر ارباب استکبار واخی، و در زمرهٔ ابرار سخی، شیخ معروف کرخی، و ایشان از دست امام الانام و مقتدی الهمام، الامام الثامن، و الهمام الضامن، صاحب الصبر و التسلیم والرضا، الامام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه وعلی

آبائه الطاهرین صلوات الله الملک الاعلی خرقه [1] پوشیده است. [2]

---

(۱) راجع به موضوع خرقه ناگفته نماند که همانگونه که سیدالعرفاء السید حیدرالاملی در کتاب المحیط الاعظم خود گوید: این خرقه که درمیان خاص و عام از موحدین معروف می باشد عبارتست از سرّولایت و راز توحید، که از خداوند تعالی بواسطه جبرئیل به حضرت آدم و غیر آدم، و سپس از او به فرزندش شیث به اشاره معنوی و نسبت معنوی، و سپس به حضرت نوح در طول سلسله انبیاء و اولیاء تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده و بدو پایان پذیرفته است، و بدین سبب او خاتم اولیاء است، نه آنچه که بی خبران حکایت می نمایند که خرقه و دلق دوخته از پشم و یا پنبه و امثال اینهاست، چون همگی میدانند که لباس و خرقه ظاهری تأثیری در بدست آوردن کمالات انسانی که وابستگی به ارشاد و هدایت از انبیاء و اولیاء و بزرگان از مشایخ و کاملان دارد، ندارد، ولی در بیان ین اصطلاح از طرف این هادیان اشاره‌ای لطیف و کنایه‌ای شریف است به در برکردن خرقه معنوی از دست این بزرگان، به صورت اتصاف و خو گرفتن به صفات و اخلاق آنان، و پیروی از قواعد سلوک ایشان که خداوند میفرماید: بگو اگر خدا را دوست میدار ید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد ۳۱ آل عمران.

(۲) صاحب کتاب روضات الجنان گوید: معروف با داود طائی نیز صحبت داشته و از او نیز بهره‌مند شده است، اما بعد از حضرت میرهمچنانکه در کرسی نامه سلسلهٔ ذهبیه کبرویه معروفیه که بواسطه انتسابش به حضرت میرهمدانیه هم نامیده شده، اقطابی عظیم الشأن برار یکه ولایت وارشاد تکیه زده‌اند، که ما برای تتمیم فایده اسامی مبارکهٔ ایشانرا ذکر می نمائیم: بعد از ایشان مرشد الانفس والافاق، قطب الاولیاء بالاستحقاق المقرب المقرب الی حضرة الخلّاق، رکن الطریقة بالحقیقة، خواجه اسحق ختلانی، و بعد از ایشان قطب الاقطاب الهدایة والولایة، الواصل الی الکمالات الی اقصی الغایة، اعلم العلماء العالمین، و افضل الفضلاء الفاضلین، مکمل علوم الاولین و الاخرین، مقوّی دین سیدالمرسلین، سلطان ارباب الکشف و اصحاب الالهام، الامیر سید عبدالله برزش آبادی، (الف) و بعد از ایشان شیخ رشیدالدین محمد بید آوازی، و بعد شیخ شاه علی اسفراینی، و بعد شیخ حاجی محمد خبوشانی ملقب به مقتدای اعظم، و بعد شیخ علامعلی نیشابوری، و بعد شیخ تاج الدین حسین تبادکانی، و بعد شیخ درویش محمد کارندهی (پیر پاره دوز) و بعد شیخ حاتم زراوندی، و بعد شیخ محمد علی مؤذن خراسانی، و بعد شیخ نجیب الدین رضای تبریزی، و بعد شیخ علینقی اصطهباناتی، و بعد سید قطب الدین نیریزی (ب)، و بعد آقا محمد هاشم درویش شیرازی، و بعد آقا میرزا عبدالنبی شیرازی، و بعد آقا میرزا بابای شیرازی، و بعد آقا میرزا جلال الدین محمد مجدالاشراف شیرازی، و بعد آقا میرزا احمد عبدالحی مرتضوی و حیدالاولیاء، و بعد حضرت ابوالفتوح حاج میرزا محمد علی حب حیدر قدس الله ارواحهم و اسرار هم است، و

باری حضرت میر میفرمودند: بسی ابتلا و خطر در سفر و حضر بما رسید، بعضی ازآن بسبب فقهاء و علماء، و بعضی بواسطه ملوک و امراء، فاما آنها اگر چه بصورت بلا و ابتلا می نمود؛ بمعنی محض خیر و عطا بود، خود گوید:

دلی را کز غم عشقش سر موئی خبر باشد
ز تشریف بلای دوست بر وی صد اثر باشد
هر آن کز غمزه مستش چو زلف او پریشان شد
زنام و ننگ و کفر و دین همانا بی خبر باشد
گدائی را که باسلطان بی همتا بود سودا
دلش پیوسته ریش و عیش تلخ و دیده تر باشد
علی گوهر کسی سازد که او از سرقدم سازد
کی افتد گوهر معنی ترا گر قدر سر باشد

بهرحال اوقات عمر شریف را در ریاضت و مجاهده و سیر و سفر و قطع منازل بسر برده، و در پایان در حدود ختلان و بدخشان رحل اقامت انداختند، تا در ماه ذیقعده سال ۷۸٦ از ولایت نپری به نیت سفرحجاز بیرون آمده، چون در حدود ملک خضر شاه رسیدند، در ماه ذی الحجة با درویشان نیت صمت و عزلت اختیار می نمایند، در همان روز بعد از نماز پیشین حضرت میررا ملالتی روی مینماید، و تا پنج روز کشیده، و دراین پنج روز

دراین زمان جناب آقای حاج عبدالحمید گنجویان ادام الله ایام افاضاته الولویة سلسله دار این سلسه هستند.

(الف) تا اینجا چه متن و چه حاشیه با همین القاب از کتاب روضات الجنان نقل گردید، و بقیه از کرسی نامه سلسله ذهبیه استفاده شد.

(ب) حقیر شرح حال مفصلی از این عارف نامدار، و این مشعلدار عرفان در زمان حضیض صفویه با تحقیق در تألیفات ایشان با ترجمه رساله روحیه این نابغه علم و عرفان نگاشته‌ام که بحمدالله بحلیه طبع آراسته گردیده است.

هیچ چیز از طعام دنیا تناول نمی فرماید، مگر در روز آخر که چند کرت آب میخورند، و چون شب چهارشنبه ششم ماه ذی الحجة می شود، وقت نماز خفتن اصحاب را طلب می فرمایند و نصیحت فرموده و وصیت می نمایند که: همیشه با حق باشید در خلاء و ملاء، و در سرّاء و ضرّاء، و بر ملازمت اورد واوقات ثابت قدم باشید، و خاطر با ما دارید و ما را بحل کنید، اگر این نصیحت قبول کنید به سعادت دنیا و آخرت برسید، و اگر بر غیر این عمل نمائید شما دانید، و بعد از آن فرمود که: بروید خیر باد شما را، نماز بگزارید، پس اصحاب بیرون شدند و به وظیفه عبادت مشغول بودند، و شنوده می آمد که بر زبان مبارکش این اذکار جاری بود که: یا اللّه یا حبیب[1] تا نیم شب، و بعد به حکم الــهی ازمضیق عالم فانی به فضای سرای باقی رحلت نمودند، و سن مبارک در آن حال هفتاد و سه سال بوده است.

اِنَّ یَـومَ الـفِـراقِ اَحْـرَقَ قَلبی　　اَحْـرَقَ اللّـهُ قَـلْـبَ یَـوَم فِراقِ
لَـوْوَجَـدْنـااِلَـی الفِـراقِ سَبیلاً　　لاَذَقْـنـاَ الـفِـراقَ طـعـم فِـراقِ

تاریخ وفات ایشان این رباعی است:

رهـبـر عـارفـان شه مـردان　　کـزدمش باغ معرفت بشکفت
عـقـل تـاریـخ سـال رحلت او　　(سـیـد مـاعـلـی ثـانی) گفت

وایضاً: چو شـد ازگاه احمد خاتم دین　　زهجرت هفتصدوست وثمانین
بـرفـت ازعـالـم فـانی به باقی　　امـیـرهـردو عـالـم آل یـاسـیـن

صاحب تاریخ اعظمی گوید: در وقت آخرین بسم اللّه الرحمن الرحیم خواند، چنانچه تاریخ وفات آن عالی درجات از اعداد بسم اللّه الرحمن الرحیم برآورند.

بعد از شش ماه تابوت منّور را که هنوز بوی مشک و کافور از آن منتشر بود به ختلان آورده و در خانقاه مبارک دفن نمودند.

---

(۱) که به حروف ابجد ۱۱۰ بنام علی علیه السلام است.

مخفی نماند که مدت ارشاد حضرت سید از سال ۷٦۱ که سال رحلت شیخ محمود مزدقانی قدس سره است تا پایان سال ۷۸٦ که بیست و پنج سال می شود ادامه داشت، و صاحب کتاب خزینة الاصفیاء وفات ایشان (شیخ محمود مزدقانی) را در سال ۷٦٦ نوشته است.

و اما تصنیفات ایشان که از باطن منور و قلم کیمیا اثرش دراین جهان منتشر است عبارتند از —۱— ذخیرة الملوک —۲— مشارب الاذواق —۳— سیر الطالبین —٤— حل مشکل —۵— فتوتیه —٦— آداب الطالبین —۷— همدانیه —۸— عقلیه —۹— انسان کامل که بنام روح اعظم معروف است —۱۰— ذکریه —۱۱— مرآت الطالبین —۱۲— واردات غیبی ولطایف قدسی —۱۳— رساله در وجود مطلق —۱٤— رساله ده قاعده —۱۵— عقبات —۱٦— درویشیه —۱۷— چهل مقام —۱۸— رساله ای در معرفت —۱۹— شرح اسماء اللّه —۲۰— شرح فصوص الحکم—۲۱— اخبارالمهدی —۲۲— مودة القربی که در تلوینا بیع الموده قندوزی به عربی در ترکیه چاپ شده است —۲۳— اسرار النقطه —۲٤— رساله مشیت —۲۵— رساله منامیه —۲٦— رساله قدوسیه، —۲۷— رساله اورادیه در بیان سفر سالک بسوی حق —۲۸— مکتوبات[۱].

مولانا آقا محمد هاشم شیرازی در کرسی نامه سلسله علیه ذهبیه درباره حضرت میرمیفرماید:

مظهر انوار حق سید علی — در همدان داشت موطن آن ولی
صاحب او را دفتحیه است او — سه کرت معموره را دیده است او
صاحب فضل و علوم و معرفت — بود خورشیدی نظام الدین صفت[۲]

جعفر بدخشی درباره اوراد فتحیه گوید: کیفیت اوراد اوقات

(۱) واکثر این رسائل به حلیهٔ طبع آراسته گردیده است.

(۲) نظام الدین کنایه است از لقب شیخ محمود مزدقانی سره که مرشد حضرت میر بوده است.

سلسله کامله المحقق الصمدانی علی الثانی، الامیر سید علی همدانی قدس سره العزیز آنست که چون سپیدهٔ صبح بد مدد و رکعت نماز سنت بجا آورد، چون سلام دهد این تسبیح را صدد فعه بخواند: سُبْحانَ اللّهِ العظیمِ وَ بحَمدِه اَسْتَغْفِرُ اللّهَ، چه از آن حضرت منقول است که در منشآت خود آورده: در آنوقت که به سراندیب بزیارت مقام حضرت آدم رفتم، چون نزدیک قدمگاه رسیدم در سحرگاه واقعه‌ای عظیم دیده شد که جمعی از مشایخ کبار بدیدن این درویش آمدند، یکی از آنجمله شیخ نجم الدین کبری قدس سره بود، در آن حالت ازشیخ سئوال کردم که از اذکار کدام فاضل تر است؟

فرمود: آن عظمتی که در خواندن این تسبیح یافتم در هیچکدام نیافتم.

پس این او را دفتحیه از برکات یکهزار و چهارصد ولی است که هرکس با حضور ملازمت این ذکر نماید، از ولایت هزار و چهارصد ولی نصیب یابد.

مرحوم اقبال لاهوری (شاعر شهیر پاکستان) در جاویدان نامه معتقد است که: بهدایت مولانا جلال الدین رومی به سیرافلاک پرداخته، و سپس در آن سوی افلاک به فردوس اعلی راه یافته و بزیارت امیر سید علی همدانی فائض گردیده است، لذا گوید:

از تب یاران تپیدم در بهشت — کهنه غمها را خریدم در بهشت
تا درآن گلشن صدائی دردمند — از کنار حوض کوثرشد بلند
نغمه‌ای میخواند آن مست مدام — درحضور سید والامقام

که مراد امیر سید علی همدانی است، و سپس گوید:

سیدالسادات سالارعجم — دست او معمار تقدیرامم
تا غزالی درس اللّه هوگرفت — ذکروفکراز دودمان او گرفت
مرشد آن کشور مینو نظیر — میرود رویش و سلاطین رامشیر

خطّه راآن شاه در یا آستین داد علم وصنعت وتهذیب ودین [۱]
آفر ید آن مرد ایران صغیر با هنرهای غر یب و دلپذیر
یک نگاه او گشاید صد گره خیز و تیرش را بدل راهی بده

در پایان از اشعار و کلمات پر انوار ایشان چندی انتخاب، و سخن را دراین باب بپایان میرسانم. رباعی

گرحب علی وآل بتولت نبود امید شفاعت رسولت نبود
گرطاعت حق جمله بجا آری تو بی مهر علی هیچ قبولت نبود

وایضاً:

پرسید عز یزی که علی اهل کجائی؟ گفتم بولایات علی از همدانم
نه زان همدانم که ندانند علی را بل زان همدانم که علی راهمه دانم

میفرمودند: خازنان قضا چون سفرهٔ عطا باز کردند، لایق هر واردی نواله‌ای از آن ساز کردند، خرقانی را از آن خوان دردی رسید که بقای آن با بقای خداست، همدانی گنجی یافت که از افهام و عقول مبرآست، ظهور سطوت جلال جمال، حاجب کمال خرقانی شد، و بروز لطایف جمال جلال، جابر کسر همدانی گشت.

وایضاً میفرمودند: علی همدانی نه تنها در زمین درو یش است، بلکه هر که درو یش است در زمین درو یش و در آسمان نیز درو یش است، بلکه مبرّا از همه چیز درو یش است.

و در رساله واردات در مناجات گفته: ای مرحم جراحت هر دلر یشی، وای مونس راحت هر درو یشی، ای کرمت دستگیر هر بیچاره‌ای و ای رحمتت پای مزد هر آواره‌ای، وای خواطف غیرتت بصائرقدسیان را از ملاحظه جمال تو بردوخته، وای عواطف رأفتت هزاران شمع صفا در گوشهٔ دل هر شکسته برافروخته، ای آثار نفحات لطفت سرمایهٔ هر فتوحی، وای

---

(۱) مراد خط کشمیراست.

هبوب نسمات فضلت راحت جان هر مجروحی، ای نسیم وصالت امیدگاه سوختگان آتش فراق، وای زلال دریای افضالت حیات بخش سوختگان بادیهٔ اشتیاق، ای سوابق الطاف عنایتت دستگیر هر بی قدری، وای لطایف عفو بی غایتت عذر پذیر هر بی عذری.

در هر حال این نسخه را سرور گرامی و مخدوم سامی جناب آقای دکتر گنجویان که نسخه‌ای تقریباً مصحح بود عنایت فرمودند که حقیر تصحیح و چاپ نمایم، لذا آنرا با دو نسخه از کتابخانه ملک به شماره‌های ۵۷۶۶ و ۴۰۵۶ که با حرف (م) مشخص شده، و نسخهٔ دیگر از کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ملی سابق) بشماره ۳۹۳۹ که نزدیک بزمان شارح نوشته شده، و با حرف (ج) مشخص گردیده، و با نسخهٔ دیگر از دانشگاه تهران به شماره ۵۶۱۱ که با حرف (د) مشخص گردیده تصحیح و مقابله، و در برخی از موارد نیز با نسخ دیگر مقابله نموده است، و اصل قصیده و دیگر اشعار عربی را با دیوان ابن فارض مقابله و اعراب‌گذاری نموده،وآیات و احادیث و اشعار و فقرات عربی را خود ترجمه نموده، و امید است دراین باب از خطا مصون بوده باشد، و سپس شرح حال موجزی از ابن فارض مصری و امیرسید علی همدانی قدس سرهما که نخستین در مقدمه شرح دیوان ایشان است ترجمه، و یا از نامه دانشوران انتخاب، و دیگری را از کتاب روضات الجنان درویش حسین کربلائی تبریزی و برخی از رسائل خود ایشان برگزیده، و از نقل کرامات و خوارق عادات این دو عارف شهیر اسلامی که از شمار بیرونست بطور کلی خودداری نموده، و تفصیل آنرا به کتب تدوین یافته دراین باب احاله می نماید.

در پایان با تشکر از آقای مفید مدیر محترم انتشارات مولی که شایق انتشار متون عرفانی و اسلامی است، امیدوار چنانم که توانسته باشم ازعهده این خدمت قلیل برآمده، و این عمل در نظر صاحبان دل و ذوق مقبول افتاده، و این اثر نفیس سالها بر صفحهٔ روزگار و بر ورق دلهای عارفان نقش، و این

ترانه های الستی تا هنگامیکه سینه های عارفان بدان مزّ ین، و زبان عاشقان بدان مترّنم است، جاو ید و پایدار بماند.

غرض نقشی است کزما بازماند | که هستی را نمی بینم بقائی
مگر صاحبدلی روزی زرحمت | کند درحق درو یشان دعائی

محمد خواجوی
۱۳۶۲/٦/۱۱

مشارب الاذواق

(متن)

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد اعمّ وثنای اتم حضرت ودودی را که صفای مودت و وفای محبت را تاج وطوق جانهای شیفتگان عکس جمال، و مفتاح ذوق سوختگان سبحات جلال ساخت، رؤفی که مخموران دُردِ دَردِ فِراق، و مهجوران [1] سوز اشتیاق را به اقداح افراح شراب افضال بنواخت، لطیفی که لطایف جودش ناقصان ظلمت خاک را بتوالی رشاش کرم، ذروهٔ کمال بخشید، جمیلی که از ساقی عکوس انوار جمالش مهجوران بادیهٔ هیمان، و رنجوران زاویهٔ احزان را شربت وصال رسید، باظهار آثار نَفَس رحمانی [2] سایران عرصهٔ وجود را بارعام داد، و با مطار اسرار حقایق عرفانی، و الهان خِطّهٔ شهود را آرام داد، و صلوات زاکیات و درود نامیات

---

(۱) مغموران د

(۲) نفس رحمانی عبارتست از فیض وجودیِ حقتعالی که تمامی ممکنات، مراتب تعینات فیض اند، و جواهر عالیه عبارت از حروف عالیه اند که بلاواسطه صادر از نفس رحمانی اند، که آنها را کلمات الله التامات هم گویند، وعرفا مرتبه تفصیل اسماء و صفات الهی را نیز نفس رحمانی نامند.

برصاحب کوثر، و مقتدای اهل محشر، بحر عالم توحید، فلک تحقیق سید انبیاء محمد مصطفی صلوات اللّه علیه، و بر اهل بیت او که کاشفان اسرار عرفان و واصفان انوار وجدانند [بـاد].

اما بعد: یقول[۱] العبد الفقیر الجانی علی بن شهاب الهمدانی عَفَی اللّهُ عَنْهُ بِکَرَمِهِ، وَوَفَّقَهُ لِشُکْرِ نِعَمِهِ[۲]، چون طایفه‌ای از اعیان اولیاء و وارثان انبیاء علیهم السلام که والهان عرصهٔ هیمان، و شاربان مدام[۳] عرفان‌اند، قومی که ارواح طاهره و اسرار باهرهٔ[۴] ایشان در حظایر[۵] سرمدی اسرار قدِم دیده و ذوق لذت[۶] اُنس از جام ملاطفات کرم چشیده، برارائک[۷] شهود در سایه سرادقات[۸] جمال پرورده، اقداح شراب محبت از دست ساقی قربت خورده، چون آنجا بتعاقب تجلیات اسرار جمال مست وحدت گشتند، اینجا از بقای[۹] خمار آن مستی در میخانهٔ عشق حدیث محبت در پیوستند، و حقایق اسرار احوال این قوم در لباس می و میخانه و زلف و خال بر مسامع ارباب کمال عرضه دادند، و

(۱) فیقول م د

(۲) خداوند بکرم و بخشش خود از او درگذرد، و برسپاس نعمتهای خود او را کامروا و موفق دارد.

(۳) مدام یعنی شراب

(۴) روشن و درخشان

(۵) جمع حضیره بمعنی محوطه، و دراینجا بمعنی سراپرده‌های سرمدی است.

(۶) شراب لذت م

(۷) سریر و تخت‌ها

(۸) سراپرده‌ها و خیمه ها

(۹) بقایای م د ــ ابقاء ج

گروهی از ظاهر بینان محجوب که حوصلهٔ درک آن معانی نداشتند، اشارات این قوم را طامات [۱] بی حاصل پنداشتند، و از سر جهل و عناد طعن [۲] و انکار بر احوال و اقوال اهل حق روا داشتند.

و چون قصیدهٔ میمیّهٔ شیخ عارف محقق، ابوحفص عمر بن فارض مصری قدست اسراره از آن جمله بود که ابواب ابیات آن مشحون لطایف و حقایق، و اصداف الفاظ آن مملّو جواهر دقایق است مبتنی بر استعارات از ذکر مدام و میخانه وکأس و ساقی، مؤسّس [۳] بر اشارات بنتایج آثار تجلیات جمال وجه باقی، بجهت ردّ انکار محجوبان جامد، وردع [۴] اصرار طاعنان جاحد، براثر هر بیت کلمه‌ای چند بر سبیل اختصار تحریر افتاد، و بر حقایق اشارات و دقایق مرموزات ناظم، و لطایف استعارات و غرایب نکت [۵] و اشاراتی که میان این طایفه متداول است ایمائی کرده شد، [۶] و به مقتضای آنکه مبانی اشارات و معانی عبارات این باکورهٔ [۷] غیبی مبیّن تفاوت اذواق سالکان، و معیّن تنوّع حالات عارفان خواهد بود، این رساله **مشارب الاذواق** نام کرده شد، چه

---

(۱) سخنان بی اصل و پریشان، ولاف و گزاف

(۲) ظن د

(۳) بنیان گذار

(٤) بازداشتن

(۵) نکات م

(٦) شود ج

(۷) میوه نورس — نوبر

هر سالکی را از حقایق مشرب عرفان ذوقی، و هرذایقی را شربی، و هر شاربی را سکری خاص بود، که آن اختصاص و امتیاز حماء [۱] عزّ او گردد، در حدّی از حدود وجود، و درجه ای از درجات شهود، وَلِکُلٍ درجات مماعملوا [۲].

چون فهم معانی الفاظ این قوم موقوف است بمعرفت اصطلاحاتی که مخصوص است با حوال این فریق، و منسوب بعبارات اقوال اهل این طریق، پیش از شروع در شرح احتیاج افتاد بتمهید مقدمه ای در بیان حقیقت محبت وذوق و شرب وریّ [۳] و سُکر، و اسامی و مراتب و لوازم و عوارض و اقسام و حقایق آن، فاقول و باللّه التوفیق.

(۱) نگاهدار بزرگی و ارجمندی

(۲) همه را از آن عملها که کرده اند مرتبت هاست — ۱۳۲/انعام

(۳)سیرآبی

المقدّمة

ای عزیز بدانکه: نزد این طایفه حقیقتِ محبت عبارتست از میل جمیل حقیقی بجمال مطلق جمعاً و تفصیلاً، زیرا چه انجذاب هر فصلی باصل خود، و اُنس هر اِنسی با جنس خود تواند بود، و در اخبار نبوی وارد است که: اِنّ اللّهَ جَمیلٌ یُحِبُّ الجَمال[1]، و چون جمال صفت ازلی جمیل مطلق است، و اسم جمیل مطلقا جز حضرت جلیل را عزّ شانهٔ سزاوار نیست[2]، پس جمیل بحقیقت[3]، یکی بیش نبوده، وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ[4]،و هرحُسن و جمال که بر صفحات وجود افراد و اشخاص مراتب اکوان و مجالی امکان ظهور می کند، همه عکوس انوار جمال آن حضرت است که درمجالی و مظاهر استعدادات ظاهر میشود، و در مرایای قابلیات و خصوصّیات قوابل منعکس می گردد که:

---

(۱) خداوند خود ز یباست، وز یبائی را دوست میدارد.

(۲) واسم جمیل را حضرت جلیل عزشأنه سزاوار است م

(۳) جمیل مطلق در حقیقت م

(٤) اویکانه بوده، انبازی مرا و اورا نیست

وَكُل ُّجَميلٍ حُسْنُه مِنْ جَمٰالِه مُعارٌلَهُ بَلْ حُسْن كُلُّ مَلَيحةٍ [١]

و این میل یا از مقام جمع بود به جمع، و آن شهود جمال ذات است در مرآت ذات، یا از جمع بتفصیل، و این معنی یا در مرتبه اقرب بود، و آن شهود جمال است در مرایای صفات، یا در مرتبه اوسط، و آن شهود جمال است در مرایای افعال، یا در مرتبه اقصی، و آن شهود جمال است در مرایای آثار.

و این غایت ظهورات الهی، و نهایت بروزات حضرت نامتناهی است، و در این عالم، امر منعکس گردد، و طغرای یُحبّهم اقتضاء یحّبونه کند [٢]، اگر چه اکثر افراد ممکنات و اعیان کائنات عکس این حقیقت را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده کنند، و جمال مقید زایل را مقصود کلی دانند، و بلذت وصال خورسند، و بدرد هجر و فراق بند گردند، لیکن شهود بعضی از خواص در مرآت افعال بود، و قصور اخصّ مطالع صفات، و فناء وجود خلاصهٔ اخصّ سبحات انوار ذات، و چون حقیقت محبت امری روحانی است، حصول آن ذوقی و وجدانی باشد، و ذائق حقیقت آن [٣] هر چند اکمل واصفی بود [٤]، اسرار این صفت او را

---

(١) درتمام نسنح چنین است، ولی در دیوان ابن فارض: فکُل مَلیحٍ حُسنُهُ مِنْ جَمالها می باشد، یعنی هر مرد صاحب ملاحت و زیبائی که در عالم است، خوبی وزیبائی او عاریت داده شده است، آن مرد خوب را از حضرت مَعشوق من، و حسن هر زنی خوب و زیبا نیز عاریتی است از حسن حضرت معشوق من.

(٢) آیه ٥٤ مائده است که: آنان را دوست میدارد، آنان هم دوستش میدارند

(٣) نسخه ج فاقد آن است.

(٤) نسخهٔ م فاقد بود است

اتمّ واعلی بود، پس حقیقت این باصالت ذات واجب را بود عزّ شأنُه، و به تبعیّت ممکن را، الامثل فالامثل[1] ، چه حقیقت محبت اخصّ احکام سلطنت مر ید است، و ارادت صفتی [است] بذات قدیم قائم، و وجود آن بدوام ذات دائم، و خواست همه از این اهل[۲] خواست، و عنایت[۳] یحّبهم مفتاح درِ دولتخانه یحبّونه آمد، و حدیث قدسی که: اَلا طالَ شُوقُ الاَبرارِالی لِقائی، وَاِنّی اِلَیهم لَاَشَدُّ شُوقاً[۴] تنبیه است برمحبت ذاتی واجب، مظاهر ممکنات را.

اما محبت خلق حضرت صمّدیت را، اگر چه جمعی از قصور نظر انکار آن روا داشته اند، اما نزد اهل کشف و تحقیق مقام محبت اشرف صفات، و اتّم کمالات بنده است، و چون اطلاق این اسم در نصّ کلام وارد است[5]، و بدلیل عقلی و کشفی ثابت است که محبت ثمرۀ معرفت است، و هرکه را معرفت بذات معروف بیشتر، محبت او کاملتر، و اسباب محبت پنج است:

اول محبت نفس و بقا و کمال آن، دوم محبت محسن،

---

(۱) بهتر پس از بهتر

(۲) اصل م

(۳) غایت م

(٤) آگاه باشید: اگر چه رغبت و آرزومندی نیکوان برای دیدار و رسیدن بمن فزون است، ولی بدانید که محبت من برای دیدار آنان بیشتر است

(۵) آورد است م

سوم محبت صاحب کمال، چهارم محبت جمیل، پنجم محبت حاصله از تعارف روحانی.

اول محبت نفس، و این بضرورت معلوم است که جمیع افراد و اشخاص بشری طالب بقاء خو داند[1]، و اهتمام همه در جذب منافع و دفع مضّار، بجهت ابقاء وجود است، پس چون محبت وجود جبّلی انسان است، محبت موجد وجود که اصل وجود است و مُظهر آن بطریق اولی.

دوم محبت محسن است، چون تأمل کند که احسان محسن بواسطه تقّلب احوال است که بتقلّب شئون الهی و تصاریف تسخیرات اسـباب ربّانی باعثهٔ علمی[2] قطعی بر لوح سرّ محسن ثبت میفرماید، که سعادت او در ایصال نتایج احسانست به محسن الیه، و محسن را در ایصال احسان چنان مضطّر می گرداند که نتواند که نرساند، پس جناب آن حضرت به محبت اولی.

سوّم محبت صاحب کمال است، چون شخصی که بصفتی از اوصاف کمالیه موصوف است از علم و سخاء و تقوی و غیره، آن صفت کمال موجب محبت می گردد، حضرتی که منبع جمیع کمالاتست و مجموع مکارم اخلاق، و محامد اوصاف رشحهٔ از فیض کمال آن ذات است، به محبت اولی.

(۱) وجوداند م د
(۲) علم م د

چهارم محبّت جمیل است، چون جمال عاریتی که در حقیقت جز عکسی و خیالی نیست که از پس پرده قاذورات و حاجز نجاسات می آید، و مع ذلک در هر آنی و زمانی بحدوث اندک عارضه‌ای تغییر می پذیرد، و فی ذاته[1] محبوبست، پس ذات جمیلی که جمال جمیع ممکنات عکسی از عکوس انوار جمال اوست، به محبت اولی.

پنجم محبت ناشیه از نتایج تعارف روحانی، چون این معنی موجب محبت می گردد، و مقدّری که در ازل تقدیر ارتباط این اسباب فرمود بی علّتی و استحقاقی، هر آینه به محبت اولی.

ای عزیز: چون از این مقدمات ثبوت رابطهٔ محبّت میان بنده و حق بدلایل عقلی و نقلی مبرهن گشت، و معلوم شد که حقیقت محبت عبارتست از میل نفس به ملایم، بدانکه محبت ذات متعالیه عزّ شأنُه بنده را از این روی محال است، و نوع اعتقاد سیرت جهال است، بلکه محبت حق بنده را[2] عبارتست از تجلی نفحات الطاف ربانی که از مهبّ[3] بوادی عنایت بواسطه تلاطم امواج دریای ارادت که برزخ غیب و شهادت است، و از اصول ایجاد اکوان و مفاتیح غیب اعیان است. منبعث می گردد، و با مظاهرهٔ ظاهره[4] و مجالی زاکیه که قوابل آثار قدسی وحوامل

(۱) و بذاته ج

(۲) حضرت صمدیت بنده را م د

(۳) محل وزش نسیم

(٤) و باظهار ظاهره ج

اسرار غیبی اند تعلق می گیرد، و مرایای بواطن مستعدّان قبول فیض جمالی را از کدورت آثار محال جسمانی و ظلمت غبار شهوات نفسانی پاک می گرداند، و بواسطهٔ رفع حجاب علایق و عوایق، ودفع عذاب قواطع و موانع به بساط قرب میرساند، و جانهای متعطشان زلال وصال را در مقام شهود لذت، شراب روح و انس می چشاند.

و محبت بنده حضرت صمدیت را عبارتست از انجذاب سرّ سالک مشتاق بتحصیل این معانی، که منشاء سعادات طالبان و منبع کمالات راغبانست، و میل باطن طالب بدرک نتایج این حقایق که جمال حال او از زیور آن عاری، و به سبب فقد این دولت بسته بند مذلت و خواری است، و این میل و انجذاب که آنرا محبت خوانند، بر چهار بُرج جمال می نماید، و در چهار مرتبه بظهور می آید، خاص و عام و اخصّ و اعمّ.

اخصّ آنست که طلوع آن نتیجهٔ مطالعهٔ روح قدسی [1] بود تجلیات جمال ذاتی را در عالم جبروت، و این مقام صدیقانست، و خاص آنکه بروز آن بواسطهٔ مکاشفهٔ قلبی بود حقایق [2] جمال صفاتی را در عالم ملکوت، و این مقام مقربانست، و عام آنکه ظهور آن بسبب ملاحظهٔ نفس بود خصایص جمال افعال را در عالم غیب و مثال، و این مقام سالکانست ،واعم آنکه صدور آن از راه مشاهدهٔ حسّی بود در عالم شهادت، و این بدایت مقام

(۱) که نتیجه آن مطالعهٔ روح قدسی م

(۲) نور حقایق م د

طالبانست، و محبت ذاتی قابل تغیّر و تبدّل نیست، چه آنجا کشتی وجود محبت در بحر احدیث غرق گشته است، و هستی صفات موهوم او بدر یای فنا پیوسته، و دَرِ هاو یهٔ بود و نابود بسته، و از دام نام و کام رسته[۱]، و اسماء و صفات متقابله دراین حضرت رنگ وحدت گرفته.

مثنوی

تا تو باشی نیک و بد آنجا بود
چون تو گم گشتی همه سودا بود
هر که او در آفتاب خود رسید
تو یقین می دان که نیک و بد ندید

و محبّت جمال صفاتی از قیدی خالی نبود، ز یرا که شهود نتایج صفات متباینه اقتضاء تمایز کند، و طیران همت صاحب این مقام به مجرد صفات لطفی دون احتظاظ بوصول آثار آن مایل بود، و جمال افعال بمعرض زوال نزدیکتر از جمال صفات، و محبّت جمال افعال بقید اهتمام وصول آثار فیض احسان در بند، و باستکمال نتایج تصار یف و شئون فضل و امتنان خورسند است، و محبت این دو فر یق بحسب حصول مطلو بات و وصول مهرو بات[۲] از شایبهٔ تحوّل و تغیّر ایمن نبود، و اشارت تنز یل ر بانی که: ومن الناس من یعبدالله علی حرف، فان اصابه

(۱) واز کام و نام رسته م
(۲) مهرب یعنی پناهگاه

خیر اطمأنّ به، وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه [۱]، شاهد این معنی است.

اما جمال آثار که آن عکسی از اشعه انوار آفتاب جمال ذات احدیت است که از پس چندین هزار حجب اسمائی و صفاتی و افعالی و آثاری بواسطهٔ تجلّی حسن صور روحانی در مرآت [۲] قالب تناسب ظهور کرده است، و محاسن زلف و خال و محامل غنج و دلال محبوبات [۳] صوری گشته، شراک [۴] دام طالبان کمال جمال، و خواطف [۵] همم مستسقیان [۶] زلال وصال است، تا ساکنان [۷] ظلمت طبیعت، و ظاعنان [۸] بوادی غفلت تهییج نایرهٔ عشق مجازی را قنطرهٔ [۹] محبت حقیقی سازند، و بیمن ظلال این همای همایون، و فرّ اقبال این رفرف میمون، مرکب همت از ظلمت آباد ناسوتی، به‌روح آباد فضاء لاهوتی رانند، و بدام و دانهٔ حسن و ملاحت حسّی، و فریب و بهانهٔ جمال و صباحت

---

(۱) آیه یازده حج است: یعنی از جمله مردم آنکس است که خدا را با دودلی پرستد، اگر نیکی بدو رسد بخدا پرستی قرار گیرد، و اگر محنتی بدو رسد روی بگرداند،

(۲) مراتب م‌د

(۳) محبوبان د

(٤) بند

(۵) ربایندگان

(٦) تشنه کامان

(۷) سکان م‌د

(۸) کوچ کنندگان

(۹) پل

صوری، که از پس پردۀ نجاست و وعاء خباثت جلوه گری می کند
از طلب کمال حقیقی باز نمانند، شعر:

در عشق روی او تو حدوث و قِدم مبین
گر سالک رهی تو وجود وعدم مبین
از پرتو جمال حقیقی بسوز پاک
گم گرد در فنا و دگر بیش و کم مبین
مردانه بگذر از ازل واز ابد تمام
سرّ ازل مخوان و تو لوح و قلم مبین
هر حُسن یک رقم زکتاب جمال اوست
در دفتر جمال تو گُم شو رقم مبین

ای عزیز بدانکه: جمعی از روندگان راه بواسطه سبق کشوف ایشان بر اجتهاد در مرتبۀ محبوبان باشند، و طایفۀ طالبان بسبب سبق اجتهاد در درجۀ محبّان، ونسبت محبّی و محبوبی از لوازم و عوارض ذات محبّت است، و حقیقت محبت در عین ذات خود از تقیّد و تنزّه مبّرا و منزّه، و سریان فیض او بهمه محبوبان واصل، و آثار فیض او همه محبّانرا شامل، اگر آفتاب محبت از فلک عنایت به صحرای وجود نتافتی، هیچ محبّ در بادیۀ ذلّ طلب، عزّ سایۀ همای وصل نیافتی، و اگر سریان آثار محبّت مرایای قوابل محبی ومحبوبی را شامل نبودی، اشعۀ شموس جمال حقیقی از اوج عزّ محبوبی در حضیض ذلّ محبّی کی رخ نمودی؟
چون بدلایل عقلی معلوم است که عزّ و افتخار شعار محبوب

است، و ذلّ و افتقار دِثار[1] محبّ، و این دو صفت متضادّانند، و اجتماع ضدّین محال، مگر در حقیقتی[2] که جامع اضداد بود، و آن محبت است، چه اگر سطوت خواطف بروق محبّت، کسوت مستعار از سر محبّی ومحبوبی برنکشیدی، هیچ محب در بزم اتصال شربت وصال نچشیدی، و از اینجاست که اهل کشف در محبّ[3] بوئی از محبوبی شنوند، و در محبوب[4] رنگی از حقیقت محبّی بینند،ونسبت محبّی و محبوبی امری مبهم دانند، زیرا چه[5] هیچ محب قدم نیاز در بادیهٔ محبت نتواند نهاد، الاّ بواسطهٔ جذب محبوب صورةً اَومعنیً، و هیچ محبوب عَلَم ناز در میدان عزّ برنداشت، الاّ بواسطهٔ تعلق محبت محب عِلماً و عیناً، پس بحقیقت هر محبوبی محبّ بود، و هر محبّی محبوب باشد، و این معانی از غرائب اسرار محبّت است.

باز چون آفتاب محبت از برج وحدت بتابد، ظلال نِسَب و اضافات بسوی عدم شتابد، عارف محب و محبوب و محبت را جز یک حقیقت نیابد[6]، نظم:

---

(١) لباس رو

(٢) مگر درصورت حقیقت م ــ مگر حقیقتی ج

(٣) محبی م د

(٤) محبوبی م د

(٥) زیراج ج

(٦) این همان رأی صدرالمتألهین قدس سره است که قائل به اتحاد عقل و عاقل و معقول، و عشق و عاشق و معشوق، و حسّ و حاسّ و محسوس است

تو مرا مونس روان بودی — لیکن از چشم سَر نهان بودی
از تو می یافتم خبر به گمان — چون شدم بی خبر عیان بودی
من خود اندر حجاب خود بودم — ورنه با من تو در میان بودی
جانم اندر جهان ترا می جست — توخود اندر میان جان بودی

ای عزیز بدانکه: بعضی از اهل عرفان اصول و مراتب و صفات محبت را باعتبارات ذکر کنند، چون صبابت[1] و شوق و رَمَقَه و وَمَقَه و وُدّ وخُلّـت و حبّ و تَوَقان و عشق و هوی و غیره.

اوّل آن لحظه و رمقه است، و آن ماده محبت و اصل مودت است، و بعضی آنرا از مراتب محبّت شمرند و نه چنان است، زیرا که لحظه و رمقه محبت را بمثابت نطفه است آدمی را، چنانکه نطفه را آدمی نخوانند، همچنان رَمقه و لحظه را محبت نگویند.

مرتبه دوم وَمَقَه است، و آن میل نفس است بجهت تتّبع کیفیت آنچه قوّت مدرکه را از راه حسّ حاصل گشت.

مرتبه سوم هوی است، و آن اول سقوط مودت، و بدایت ظهور محبت است، و این صفت از مراتب عین محبت است.

مرتبه چهارم وُدّ است، و آن اثبات آن سرّ است که از سقوط هوی در باطن محب حاصل شد.

پنجم خُلّت است، و آن اشتباک[2] مودّت و تخلّل[3] است

---

(۱) تمایل و شوق

(۲) درآمیخته شدن و بیکدیگر درآمدن

(۳) رخنه و نفوذ کردن

در خلال قوای روحانی محبّ.

ششم حب است، و آن تخّلص سرّ محب است از تعلق به غیر محبوب، و تصفیه آینهٔ دل از عکس نقش ما سوی المطلوب.

هفتم عشق است، و آن افراط محبت است، و از این جهت لفظ عشق را بر حضرت صمدیت اطلاق نکنند، چه در آن حضرت افراط و تفریط را مجال نیست، و اشتقاق عشق از عَشَقَه است، و آن گیاهی است که بر درخت پیچد و درخت را بی بر و خشک و زرد گرداند، همچنین عشق درخت وجود عاشق را در تجلی جمال معشوق محو گرداند، تا چون ذلت عاشقی برخیزد، همه معشوق ماند، و عاشق مسکین را از آستانه نیاز در مسند ناز نشاند، و این نهایت مراتب محبت است، و شوق و صبابه وتوقان و هوی [1] و اشجان و غیره، همه از عوارض و لوازم محبت اند نه نفس محبت، و چون برق و وجد و ذوق و شرب وریّ و سُکر از مقدمات و عوارض و لوازم محبت اند، بحقیقت هر یک اشارتی کرده شود، و بجهت تعریف و تفهیم ایمائی کرده آید.

ای عزیزند انکه: برق نوباوهٔ حدائق عالم غیب است، که از بوادی کرم بواسطهٔ سابقهٔ عنایت به جانهای مستعّدان کمالات روحانی میرسد و در حقایق ناسوتی مُعَقِّبِ وَجد می گردد.

و وجد عبارتست از واردی غیبی که بواطن طالبان را

---

(۱) جوی م ج د

بامید حصول آثار بروق عنایت و خوف فوت آن بلذّت سرور یا نکبت حزن متأثّر[1] می گرداند.

و ذوق عبارتست از مبادی تجلیات افعالی، و شرب نتایج آثار اواسط تجلیات صفاتی.

و رَیّ نهایت آنکه[2]: سجایای عقول سالکان و مرایای قلوب عارفان از کئوس اسرار تجلیات افعالی و عکوس انوار تجلیات صفاتی استفاضه تواند کرد.

و سُکر عبارتست از ورود واردی مدهش، که بصولت استیلاء مانع حسّ گردد از ادراک محسوس، و ذاهل[3] نفس شود از تمیزّ میان مطلوب ومهروب، و موجب فرق میانِ سکر صوری و معنوی تمایز سبب تبعید[4] شعاع انوار عقل است از عالم نفس و حسّ، چه استتار نور عقلی بواسطهٔ غشیان ظلمت طبیعت، و تغیّر مزاج سبب سکر صوری است، و انقهار آن بسبب سطوت غلبات نور شهود، موجب سکر معنوی است، زیرا چه[5] حقیقت نور چنانکه بورود ظلمت ساتر مستنیر می گردد، بطلوع[6] نور قاهر هم متواری می شود، و محل سلطنت این وارد در مبادی شهود بود، اما چـــون حال مشاهد از شایبهٔ تحوّل ایمن گردد، و بطریق تکرار و

---

(۱) ساترج

(۲) آنکه نهایت م دج

(۳) فراموشکار

(٤) نسبت تبعیت و شعاع د ــ و شعاع تقید (نسخه دیگر) نسبیت م ــ و تبعید یعنی دور شدن

(۵) زیرا ج ــ زیرا که م

(٦) بسطوع م

استمرار[۱] مقام سالک شود، و حقیقت مشهود باستمرار شهود انیس شاهد گردد، هر جزوی از اجزای وجود واجد، بسبب حصول انس بوصول جنس باصل خود بازگردد، و مجال[۲] جولان تصرفات حسّی و نفسی بشعاع نور عقل منوّر شود، و باز تمیز میان متفرقات و محسوسات پیدا آید، و این حال را صحو ثانی و جمع الجمع خوانند.

چون این مقدمات محقق گشت، بعد از این در شرح ابیات شروع کرده آید، بعون الله و حُسن توفیقه.

قال رحمة الله علیه:

شَرِبنا عَلی ذِکرِالحَبیبِ مُدامةً سَکِرنا بِها مِنْ قَبلِ اَن یُخلَقَ الکَرمُ[۳]

بدان ای عزیز: اَوَرَدَنَا اللّهُ وَاِیّاکَ یَنابیع[۴] زُلالِ العرفانْ، وَجَعَلَنا وَ اِیّاکَ مِن اَهلِ الایقانِ[۵]، که چون حق جلّ و علاء به مقتضای وجود، افراد و اشخاص مراتب امکان را از ظلمت آباد نابود به صحرای وجود آورد، بعموم تجلیات رحمانی هرکس را

(۱) استقرار م‌ج‌د

(۲) محل جولان ــ جولانگاه

(۳) بر یاد حضرت دوست شرابی خوردیم و بدان مست شدیم، پیش از آنکه درخت انگور آفریده شود، و مولوی در مثنوی همین مضمون را بنظم آورده وفرماید:

پیشتر از خلقت انگورها خورده می ها و نموده شورها

(۴) مصانع م‌ج

(۵) خداوند ما و ترا به سر چشمه های صاف عرفان فرود آورده، و سیراب نماید و از اهل یقین قرار دهد.

لایق استعداد او امتیازی بخشید، هر ذایقی از ینبوع آن اختصاص ذوق امتیازی چشید، و بخصوص تجلّی رحیمی جمعی را از نوع انسان بخلعت هدایت ایمان، و کرامتِ عنایتِ عرفان مشرّف گردانید، و از حضیض منازل درکات وهمی و علمی و عقلی، به ذروهٔ مراتب [۱] درجات ذوقی و عینی و شهودی رسانید، و چون حصول این کمال جز به فنای صفات اضافی و تعین ذاتی میسّر نمیشود، و انخلاع از لباس ادبار هستی و تشبّثات [۲] صفات نفسی ممکن نیست الاّ بسطوت سکر شرابی که از نتایج فیض آثار ذکر محبوب حقیقی در صباح و رواح به مذاق جان و الهان صحرای محبت، و تائهان [۳] بادیهٔ [۴] مودت میرسد، و کمال حکمت فاطر حکیم آن اقتضا کرد که ذوق شار بان مشارب عرفان در قَدم اول از عین سلسبیلی و امتزاج زنجبیلی بوَد، تا شدّت حرارت نارطلب، محرق صفات سالک گردد، پس غُلّت [۵] تعطّش آن مستسقیان بادیهٔ طلب را بشراب کافوری تسکین دهند، تا بواسطهٔ حصول بَردالیقین [۶]، فناء من لم یکن، و بقاء من لم یزل [۷] مشاهده افتد.

---

(۱) نسخه مج فاقد مراتب است

(۲) نسبیات دج

(۳) سرگشتگان

(۴) بیداء مج د

(۵) شدت

(۶) مرتبه ایست بعد از حق الیقین

(۷) نیستی آنکه نبوده، و پایداری واستواری آنکه همیشه بوده

پس با فاضهٔ رحیق[1] ممسک واردات غیبی ومسامرات[2] سّری، مشام جان شاهدان مشاهد جمال، و قاصدان مقاصد آمال معطّر گردانند، و السنهٔ نطق و بیان اهل جذبات را که عرایس ابکار و مخدّرات پردهٔ اسراراند، به مُهر مَن عَرَفَ اللّٰهَ کَلَّ لِسانِه ختم کنند[3]، و این سه مرتبه مقرون بود به ذکر محبوب، که آن مهیّج نایرهٔ شوق عاشقان، و مکّمل وَجد واجدان، و مورث دهشت‌هایمان[4] است، و مراد از این ذکر ثمرهٔ مکاشفات سالکان و نتیجهٔ مشاهدات عارفانست، نه آنچه میانهٔ عامهٔ خلق متعارف است، پس در مرتبهٔ چهارم، اشجار وجود کاملان مکّمل که مقربان بارگاه عنایت و مشرفان عرصهٔ ولایت‌اند، به تلقیح هبوب نسنیم نسمات روح، اسرار قربت، و تحقیق نفوذ سریان انوار وحدت، مثمر تکمیل ناقصان امراض طبیعی، و سبب تهذیب مدّنسان ادناس بهیمی گردد، و در این مرتبه وجودِ رسمی نماند، چه تصحیح این مقام بعد فناء هستی موهوم بود، به تحقیق ظهور وجود حقیقی، و اندراج وجود ذاکر در حقیقت مذکور، و از این جمله مفهوم گردد که ذوق شراب زنجبیلی تحفهٔ ذاکران لسانی شد، و کاسات شراب کافوری نصیب ارباب قلوب آمد، و تجرّع[5]

(۱) شراب
(۲) گفتگوهای پنهانی
(۳) هرکس خدای را شناخت زبانش از بیان می‌ماند
(٤) سرگشتگان
(۵) جرعه جرعه نوشیدن

اقداح رحیق مختوم، نُزل [۱] روحانیان گشت.

ای عزیز: مراد این طایفه از شراب، قبول افراد و اعیان مراتب وجود است دوام فیض تجلیات ذاتی و صفاتی و افعالی را در منازل عالم افعال و مدارج سمّو صفات و معارج علّو ذات بقدر استعدادات و قابلیات، تا این معانی سبب ظهور و اظهار کمالات اسرار ملکوتی و انوار جبروتی گردد در مظاهر عنصری و مناظر بشری، و عیاران کوی طریقت و مبارزان میدان حقیقت، این شراب در مجلس الست از دست ساقی مشیّت نوشیدند، و آثار نشوهٔ [۲] آن شراب در نشأهٔ دنیوی ظاهر گشت، و نشانندهٔ خُمار این سکر در موطن اخروی جز شربت وصال موعود نیست.

ای ساقی ازآن می که دل ودین من است
بی خویشم کن که مستی آئین من است

نفرین تو خوشتر از دعای دگری
زیرا که دعای غیر نفرین من است

قال رحمة الله علیه:

لَهاالبَدْرُ کأسٌ وَهَی شَمسٌ یُدیرُها هِلالٌ وَکَمْ یَبْدوُاِذا مُزِجَتْ نَجْمُ

ضمیرلها عاید به مُدامه است، و بدر مبتدا است و خبر وی کأس، وَواو وَهی حال راست، و ضمیر در یدیرها عاید است

---

(۱) خوراک

(۲) مستی

به شمس، و هلال و نجم فاعل یدیرُ و یبدو، تقدیر کلام این بود: اَلْبَدْرُ کأسٌ لِلْمدامَة، وَالحالُ اَنّها شمسٌ یـُد یُرها الهلال، وَکَم مِن نجمٍ یَبدُو اِذا مُزِجَتِ الْمدامَةُ بِالماء، شَبَّه السّاقی بِالهلالِ لِادارَتِهِ اَلْکأسُ علی اَهِلِ اَلمجلِس [۱]، شاید که مراد ناظم از این معانی اعیان خارجی بود، و شاید که بدین عبارت حقایقی نفسی خواهد، به تقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بود که مظهر آفتاب احدیت و وعاء حقیقت محبت است، و مراد از هلال امیرالمؤمنین علی علیه السلام باشد که ساقی کأس [۲] شراب محبت ذوالجلال، و موصل متعطّشان فیافی [۳] آمال به مورد [۴] زلال وصال اوست که: اَنا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَعَلّی بابُها [۵]، و چنانکه هلال غیر بدر نیست، بلکه جزوی از اوست [۶]، سید اولیا را با مهتر انبیاء همین حکم است که: خُلِقتُ اَنا وَعَلّی مِن نُورٍ واحدٍ عَلّی مِنّی وَاَنا مِنُه [۷]، و از امتزاج احکام شرایع مصطفوی، و اعلام حقایق مرتضوی، نجوم مشارب اذواق اعیان اولیاء علیهم السلام ظاهر گشت، و آنکه سید انبیاء

---

(۱) یعنی: ماه تمام جامی است مرشراب را، در حالیکه آن خورشیدی است که آنرا هلال میچرخاند، و چه بسیار ستارگان درخشان نمایان می‌گردند، هنگامیکه شراب با آب آمیخته گردد، ساقی را شبیه به هلال نموده از آنروی که جام را به دور براهل بزم می گرداند

(۲) کئوس م‌ج

(۳) بیابانهای بی آب وسراب‌نما

(٤) آبشخور

(۵) من شهر علمم، علی دروازه آنست

(٦) وی است د

(۷) من وعلی از یک نورآفریده شده ایم، علی از من، ومن ازاو یم

در حق مهتر اصفیاء فرمود: أَنَا وَأَنْتَ أَبَواْهٰذِهِ الأُمَّة[۱] اشارت بدین معنی است، زیرا که منبع اسرار معارف توحید، و مطلع انوار مقام تحقیق اوست، و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بود و هست و خواهد بود که: أَنَا الْمُنْذِرُ وَعَلِيٌّ الهادی، وَبِکَ یا عَلِيُّ یَهتَدِي الْمُهتَدُوْن.[۲]

و چون این سرّ بر تو مکشوف شود بدانی که طوالع[۳] انوار حقایق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایت علی است، و با وجود امام هادی، متابعت غیر ازاحولی است.

و بتقدیر دوم مراد از بدر روح قدسی بود که در مرتبهٔ اضافت مستمد حقایق اسرار جبروتی و ملکوتی می گردد از منبع لاهوتی[۴] در مقام خلافت، و نتایج و آثار آن فیض بساکنان عالم شهادت و سائران راه سعادت میرساند، و ورود آن فیوض سبب ظهور کمالات حقایق ناسوتی و بروز حالات رغبوتی می گردد، واز هلال قلب مراد بود که سرّ لطیفهٔ روح انسانی و مرّبی قوای نفسانی است، و مدیر اقداح شراب[۵] اسرار قدسی در مجلس حقایق قوای اِنسی اوست، و چون آثار اخبار مشاهد قدسی

---

(۱) من وتو دو پدراین اُمّتیم

(۲) من خبردهنده و ترساننده‌ام، و علی هدایت کننده و راهنما است، سوگند که ای علی بتو هدایت‌شوندگان هدایت می شوند

(۳) جمع طلوع کننده

(٤) ودرمقام خلافت نتایج ج

(۵) آثار ج

و روایح کاسات شراب موايد أُنسی بواسطۀ تصرفات روحی و خصوصیات قلبی امتزاج یابد، از آن جمله دقایق ضروب إعمال و حقایق نجوم احوال بظهور پیوندند.

تــجــلــی جــمــالش رامظاهـردروجـودآرد
ولـی چون پرده بـگـشـایـد عـدم بـرمـظهرانـدازد

قال رحمة اللّه علیه:

وَلَولا شَذا هامَا اهْتَدَیتُ لِحانِها وَلَولاسَناها ماتَصَوّرَهَا الْوَهْم

شذا رایحۀ طیّبه است، وحان دکان می فروش را گویند، و ضمیر مؤنث در چهار کلمه بیت عاید است به مدامه، والوهم فاعل تصور بود، تقدیر کلام این باشد که: ولولا رایحة تلک المدامة ما اهتدیت الی حانها، ولولاضیا ؤها ماقدّرالوهم ان یتصورها من غایة لطافتها [1].

ای عزیز بدانک: مراد ازحان مقام محبت است، و از رایحۀ طیّبه آثار انوار جمال مطلق می خواهد که عکوس تجلیات آن بر مرایای ذرات وجود می تابد،و هر فردی از افراد عالم امکان از آثار عکوس آن جمال کمالی می یابد، پس اگرسطوت تأثیرات آن جمال برآینه نفسی و قلبی وسرّی ظهور کند، حقیقتی که حاصل این معانی بود حسن سیرت خوانند، و اگر بر ظواهر

(۱) اگر بوی خوش آن شراب نبود، من هیچگاه راه بدکان می فروش نمی یافتم، و اگر درخشش آن می نبود، قوه واهمه توان تصور آنرا از جهت نهایت لطافتش نمی توانست نمود.

صفحات لطایف جسمانی و قوالب جثمانی [1] مبیّن گردد، حسن صورت نامند، چه بطون این تجلی منتّج فصاحت، و ظهور آن مثمر صباحت است و لطافت، حسن و جمال و ملاحت، خدّ و خال و چشمِ دل فریب و ابروی هلال مثال در صور معاشیق پرادلال، از آثار عکوس آن جمال است، چنانکه ناظم گوید:

وَماذاکَ اِلاّآنْ بَدَتْ بِمَظا هرٍ   فَظَنُّواسِواها ،وَهِی فیها تَجَلّتِ [2]

پس مراد از حان که منبع روایح طیبه است جمال مطلق بود، و شذا اشارت به جمال مقیّد، وَآلمجازُ قَنطَرةُ الَحقیقَة [3] میدان، و اسرار تجلیات جمالی بر مجالی الواح وجود می خوان، و در سیر منازل حقیقت باقدام سعی می کوش، و طلعت جمال مخدّرات غیبی از دیدهٔ وهم هر نااهل می پوش.

این سر نه زهر سری توان یافت   تـا نور یـقـیـن کـرا نـهـادنـد
هر کس که بصورت آدمی شد   خـاصـیـت آدمـش نـدادنـد

قال رحمة الله علیه:

وَانْ ذُکِرَتْ فی الْحَیِّ اَصْبَحَ اَهْلُهُ   نَشاوی، وَلاعارٌعَلَیهِم وَلااِثمُ

ضمیر مؤنث در ذُکِرت عاید است به مدامه، و ضمیر اهله

---

(۱) انسانی م د

(۲) این نیست جز آنکه حضرت معشوق بواسطه صور در مظاهر عالم ظاهر شد، و گمان کردند که این صور غیرحضرت اوست در حالیکه همو بود که در حقایق صور تجلی کرده بود.

(۳) مجاز پل حقیقت است

عاید به حیّ، و نشوه، اول درجه سکر است، یعنی: لو ذُکرت المدامة فی حیٍ لاصبح اهل ذلک الحّی سکاری من لذة سِماعها، ولا یلحقهم بذلک السکر عارولا اثم.[۱]

مراد از حّی مجموعهٔ انسانی است که به حیات معارف ذات و صفات الهیت[۲] موصوف است، و به ادراک حقایق شئون و تصرفات ذات نامتناهی معروف، و اهل حی قوای جسمانی و روحانی باشد، و ذکر یا جهری بود یا قلبی، یا سرّی یا روحی، ذکر جهری مرتفع قوای حسّی بود بواسطه قوت سامعه، ذکر قلبی منبع صفای قوای نفسی بوسیلت احضار حافظ، ذکر سرّی مورد قوای روحانی به مورد زلال عرفانی، به سبب مسامرات مفکّره، ذکر روحی مطلع لمعان حیات علمی، و سریان آن بحسب مناغات[۳] غیبی که آن لسان طلب قابلیات است.

پس ذوق ذکر صوری نُزْل منهاج طالبان آمد، و نشوهٔ ذکر قلبی نور مصباح سالکان، وریّ ذکر سرّی براق معراج عاشقان، و سکر ذکر روحی فتوح مفتاح عارفان، فی الجمله چنانکه هر یک از حواس ظاهره را مشرب سکر و لذت از قسمتی از اقسام عالم شهادت است، چون لذت قوت باصره از ادراک الوان و اشکال، و لذت سامعه از ادراک نغمات اصوات، و لذت

(۱) یعنی: اگر نام شراب در قبیله برده شود، هرآینه اهل آن قبیله از شیرینی و لذت شنیدن آن نام مست می شوند، در حالیکه از آن مستی برایشان نه عار و نه گناهی است.

(۲) الوهیت م د

(۳) کلام عشق‌بازی، سخنی که درآن طلب عشق وکام باشد.

قوت ذائقه از ادراک طعوم، همچنین منبع حصول لذت و سکر هر قوّتی از قوای باطنه، حقیقتی از حقایق غیبی، و ورود سرّی از اسرار ملکوتی بود، که ظهور آن ما حی اثم و عارشار بان شراب عرفانی، و مثبت عزّ وافتخار شاهدان مشاهد احسانی است، قال رحمة اللّه علیه:

وَمِنْ بَینِ اَحشاء الدَّنانِ تَصاعَدَتْ　　وَلَم یَبْقِ مِنها فِي الْحَقیقَةِ اِلاّاِسْمُ

تصاعدت بمعنی ظهرت بود بطر یق مجاز، و ضمیر آن راجع به مدامه، و ضمیر منها عاید بحقایق ظاهره [1] از دنان، تقر یر کلام این بود که: والحال ان تلک المدامة من بین احشاء الدنان ظهرت ثم اختفت بمذاق اذواق الشار بین، بحیث لم یبق منها فی الحقیقة الاّ اسمها.

یعنی حقیقت آن شراب از دنان بواطن شار بان کمّل جوش برآورد، و حقایق آثار آن برصفحات وجوه اولیاء و فلتات [2] السنهٔ اصیفاء بجهت تر بیت طالبان و تنبیه غافلان ظاهر گشت، و از غایت لطافت چنان در مسامات استعدادات قوابل نفوذ کرد، و در خصوصیات اشخاص مختفی گشت که از کیفیت آن تصرفات جز اسمی باقی نماند.

وجمعی که این بیت را بر نفی ولایت حمل کردند، آن

(۱) نسخه د فاقد (بحقایق ظاهره از) می‌باشد

(۲) سخن بی اختیار گفتن

از قصور نظر ایشان بود، زیرا که بدلیل کشفی و نقلی ثابت است که درهر عصر و زمان جماعتی از مخصوصان عنایت الهی، و برکشیدگان الطاف نامتناهی باشند از اقطاب و افراد و او تا دو ابدال و غیرهم، که ابدان زاکیه ایشان سبب نظم جهان فانی، و انفاس طیّبهٔ ایشان مرّد بلیات [۱] آسمانی بود، وحدیث نبوی شاهد این است که: لایَزالُ طایفَةٌ من أُمّتی عَلَی الحّقِ ظاهرینَ، لایَضُرُّهم مَن خالَفَهُم حَتّی یَأتِیَ اَمُراللّهِ [۲]، و دلیل برضعف تصّور این قوم آنکه: در عصر ناظم چندین کس از مشاهیر کُمل موجود و معروف بودند، چون شیخ سعدالدین حموی و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ نجم الدین رازی المعروف به دایه.

نقل است که ناظم علیه الرحمة مدت شش ماه در محروسهٔ مصر جامع از هر معتکف بود، وشیخ محی الدین عربی در طبقه علیا هم در آن ایام معتکف بود، و میان ایشان ملاقات اتفاق نیفتاد، و مدعای نافی [۳] آنست که آن زمان، زمانِ ظهور ولایت بود، پس ناظم در زمان ظهور [۴] نفی ظهور کرده باشد، و این محال است.

---

(۱) دور کننده بلاها

(۲) یعنی: پیوسته گروهی از افراد امت من که برجاده حق می باشند پیروز و غالب اند، و مخالفان آنان، آنانرا زیانی نتوانند رساند، تا آنکه فرمان خداوند در رسد.

(۳) باقی م د

(۴) ظهور ولایت م د

ترا گردیده احول نبودی حدیث اول و آخر نبودی
تر از صحبت تو کار خام است و گرنه ظاهر و باطن کدام است؟

قال رحمة الله علیه:

وَاِنْ خَطَرَتْ یَومًا عَلٰی خاطِرِ امْرِئٍ اَقامَتْ بِه اْلاَ فْراحُ وَاْرتَحَلَ الْهَمُّ

از خطرت[1] قلب مراد است، و این تسمیهٔ محل بود به اسم حال، وفاعل آن مدامه است، و با در ضمیر ــبهــ سببیّت راست، و مراد از روز نزدار باب کشف و شهود وقت است که آنرا ــآنــ خوانند، یعنی اگر آنی از اوان تهیّه[2] قلب، تعرُّض هبوب نفحات را نسیمی از نسمات فضای حظایر قدسی، و روحی از روایح لطایف مشاهد انسی، به ریاض قلوب مخموران شراب جامات روحانی، و مهجوران جوار قرب رحمانی گذر سازد، خمار احزان و محنت هجران براحت افراح اقداح زلال وصال مبدّل گردد، چنانکه ناظم گوید:

نَهاری اَصیلٌ کُلّهُ اِنْ تَنَسَّمَت اَوائِلُهُ مِنها بِرَدِّ تَحَیّتی[3]
وَ اِنْ رَضَیْتْ عَنّی فَعُمِرِیَ کُلُّه زمان الِصّباطیباً وَعَصُرالشَّبیَبَةِ[4]

(۱) خاطر ج م د
(۲) راست و نیکو کردن کار
(۳) یعنی: اگر حضرت معشوق از من خشنود باشد، همه عمر من اوان کودکی باشد، از جهت خوشی و امن وراحت، و زمان جوانی باشد از جهت طرب و برخورداری از مظاهر حیاتــ
(٤) یعنی: روز من بواسطه جواب سلام و تحیّت من از حضرت معشوق همه شبانگاه می شود، و اثر وزش نسیم خنک شبانگاهی را می یابد.

قال رحمة الله علیه:

وَلَو نَظَرَ النَّدمانُ خَتْمَ اِنائِها   لَاَسْکَرَهُمْ مِنْ دُونِها ذٰلِکَ الْخُتْمُ

ندمان رفیقان مجلس شرب را گویند، و آن جمع ندیم است، و دون دراین محل بمعنی جُز است، و ضمیر آن راجع به مدامه، یعنی اگر ارباب قلوب و اصحاب مکاشفات غیوب که شاربان زلال کمال، و شاهدان مجلس وصال اند، نظر استبصار بر طلسم گنج مخفی اندازند که مُهر اِناء [1] آن شراب است، ظهور لمعه‌ای از لوامع تجلیات جمالی رسوم طیران همم، همه را در بحر حیرت و هَیمان غرق گرداند.

ای عزیز چون جمال صوری که عکسی از اشعهٔ انوار جمال حقیقی است، با آنکه در ترددات هبوطی [2] بر چندین هزار مراتب روحانی و منازل جسمانی گذر کرده، و از هر یک غباری از آثار بُعد، و کدورتی از مِحَن فِراق با او همراه گشته است، و با مظاهر مظلمهٔ کثیفه [3] امتزاج یافته، چون حقیقت خود را بر نظر ارباب عقول جلوه میدهد، عقول و نفوس جمله را مخطوف [4] و مجذوب و مجنون می‌سازد، و جان‌ها در بوتهٔ محن محبت میگدازد، اینجا بدانی که شرح اذواق شاهدان حقایق جمال

(۱) ظرف، آوند

(۲) فرود آمدنی

(۳) انبوه و متراکم

(۴) ربوده

مطلق، و واصلان ذروهٔ کمال محقق در حیّز بیانِ زبان نگنجد، و لسان میزانِ هیچ عقل آنرا برنسنجد.

حرف عشق از سَرِ زبان دوراست شرح این آیت از بیان دوراست
هرخسی کی رسد به معنی عشق؟ طالب کام ز ین نشان دوراست

قال رحمة الله علیه:

وَلَو نَضَحُوا مِنهاثَریٰ قَبْرِ مَيِّتٍ لَعادَتْ اِلَيهِ الرّوُحُ وَانْتَعَشَ الجِسْمُ

نضح پاشیدن آبست، و ثری خاک نمناک، و انتعاش برخواستن، و ضمیر اول عاید است به مدامه، و ثانی به میّت، والروح والجسم فاعل عادت و انتعشَ.

یعنی اگر آ شاربان زلال عرفان که ندماء مجلس شهوداند نغبه ای[1] از اقداح عنایت، و نفثه ای[2] از مصباح هدایت که محیی قلوب و ارواح منّور، و نفوس و اشباح است، برحال غافلی از مردگان مقبرهٔ غفلت و جهالت گمارند، به حیات معنوی زنده گردد، و به مَدد رَوح[3] رُوح عرفانی، از قبر جهالت و حرمان برانگیخته شود، و آتش تأسّف فوت مطلوب، مقّوی طلب او گردد.

تـوآن انـفـاس رحـمانی که جانها ازدمت یابند
تـوآن در یای غفرانی که می شو یدخجالت ها

(۱) جرعه ای

(۲) دمی

(۳) نسیم و بوی خوش ـــفرحـــ آسایش

قال رحمة اللّه علیه:

وَلَوطَرَحُوافی فَیْیِ حائطِ کَرْمِها عَلیلاً وَقَد اَشْفی، لَفٰارَقَهُ السَّقْمُ

اشفی ای قَرُبَ من الهلاک، علیلاً مفعول طرحوا بود، و ضمیراشفی عاید به علیل.

ای عزیز بدانکه: حقیقت فییء سایهٔ همای کامل مکمل است، و حایط بدن مجعول مرشد که وعاءِ حقایق و اسرار، و اناء معارف و انوار است، و کَرْم دل صاحب کشف بود که مورد خطاب حکمت، و منبع شراب محبت است، و مراد از علیل محجوب غافل و محروم عاطل است، یعنی اگر مریضی به سبب غفلت و حرمان، و سقیمی بواسطه شقاء و جهل و خسران، در ظلمت‌تیه [1] بُعد و جهالت به هلاک ابدی نزدیک شده باشد، چون در سایهٔ کاملی از مشرفان ولایت وطن سازد، به عون ضیاء آن صاحب دولت از ظلمت امراض شکوک و جهالات، به فسحت فضاء انوار یقین و مطالعهٔ کمالات اسرار دین مصّحح و مزّین گردد.

جانا زمی عشق یکی قطره به دل [2] ده
تا درد و جهان یک دل بیمار نماند

قال رحمة اللّه علیه:

---

(۱) بیابان
(۲) بدوده ج

وَلَو قَرَّبُوا مِنْ حانِها مُقْعَدًا مَشی   وَیَنْطِقُ مِن ذِکْریٰ مَذاقَتِها اَلْبُکْمُ

فاعل مَشی ضمیری است راجع به مُقْعَد، و فاعل ینطق بُکْم است، و ضمیر حان و مذاق عاید به مدامه.

یعنی اگر محجوبی عاجز که برودت هوای نفسانی اقدام همت او را از سیرالی الله معطل کرده باشد، یا نقصی که از قِلَّتِ استعداد فطری لسان مقال او از ابراز دقایق معانی و اخراج حقایق عرفانی از مدارج خزاین روحانی قاصر بود، اگر بجوار قرب حانوت [1] ولایت مشرف گردد، آثار تریاق صفای محبت، مزیل امراض و افلاج او گردد، و باعثهٔ ادای حقوق مودّت محرّک سیر او شود، وکنوز جواهر معارف و ینابیع اسرار حکمت که در زمین استعداد مدفون ومستور بود، به تحقیق اخلاص در مجاری نطق او به ظهور پیوندند.

زمن ای دوست این یک پند بپذیر
بـرو فتراک صاحب دولتی گیر
کـه قطره تا صدف را درنیابد
نگردد گوهر و روشن نتابد
اساس کار وقتی محکم افتاد
که موسی خضر را می گردد استاد

قال رحمة الله علیه:

(۱) دکان می فروش

وَلَو عَبِقَتْ فی الشَّرقِ أنفاسُ طیبِها وَفي الغَربِ مَزْکُومٌ، لَعادَ لَهُ الْشَّمُ

فاعل عبقت انفاس است، و الشّم فاعل عاد، و ضمیر اول عاید است به مدامه، و ثانی راجع به مزکوم، و از شمّ قوّة شامّه مراد است، و تعبیق بوئیدن باشد، و اینجا عَبِقَت بمعنی هَبَّتْ است.

یعنی اگر نسیمی از نفحات ربانی، و نفحه‌ای از تجلیات رحمانی، از مشرق غیب لاهوتی طلوع کند، و در مغرب جُثّهٔ ناسوتی مفلسی فاسد استعداد به حکم اتفاق محاذی آن نسیم، غروب کند، بتأثیر نفوذ سریان طیب آن نسیم، قوای مدرکهٔ او حیات ابدی یابد، و شهود بروق تجلّی جمالی، مشعل نیران شوق آن بیچاره شود، و در انزعاج طلب، و در ابتهاج طرب، قابل واردات غیبیی، و حامل اسرار تجلیات ربانی گردد.

اگر آن شه نظریکدم به کار من دراندازد
هزاران طایر قدسی به پیش من سراندازد
گر آن خورشید بنماید جمال از مطلع وحدت
شب تار یک هستی را چوسایه برسر[1] اندازد

قال رحمة اللّه علیه:

وَلَو خُضِبَتْ مِنْ کَأسِها کَفُّ لامِسٍ لَماضَلَّ فی لَیلٍ، وَفی یَدِهِ النَّجْمُ

(۱) درسریم د

مفعول مالم یسّم [1] فاعله، خُضبت کف است، و فاعل ضّل ضمیری بود عاید به لامس، مراد از کَف قلب است و از نجم کأس.

یعنی: اگر جام محبت که حقیقت آن نجمی از نجوم تجلیات لطفی است، ملاقی دل طالبی گردد، از غایت تأثیر لطافت آن جام، آینهٔ دل طالب مُصّفا و نورانی گردد،واز امراض اخلاق بشری و ادناس صفات بهیمی خلاص یابد، و استصحاب آثار آن تجلی هادی منهج سالک گردد که: وَ بِالنَّجمِ هُمْ یَهْتَدُون [2].

بنور عشق توان درطریق جان رفتن
بپای عقل در این راه کی توان رفتن
جِنان جان نتوان یافتن به وهم و خیال
به بوی دوست توان اندرآن جنان رفتن

قال رحمة الله علیه:

وَلو جُلِیَتْ سِرّاً عَلیٰ اَکْمَهٍ غَدٰا بَصیراً، وَمِنْ راوُوقِها یَسمَعُ الْصُّمُ

جلیت صیغهٔ مَبْنی للمفعول، واکمه کور مادرزاد را گویند، و راووق آنکه شراب بدان صاف کنند، و ضمیر راووق و فعل مالم یسّم [3] فاعله راجع به مدامه است.

---

(۱) نامیده نشده

(۲) آیه ۱۶/نحل است،یعنی: و مردمان بوسیله ستاره راهنمائی می گردند

(۳)نامیده نشده.

یعنی: اگر حقیقتی از حقایق آن تجلّی استعداد بخش که فیض اقدس عبارت از آنست، بر بی بصیرتی از اجلاف بادیهٔ غفلت ظاهر کرده شود، بتأیید آن حقیقت دیدهٔ دل او بنوراللّه اسرار بین گردد، و بوسیلت راووق مجاهدات طلب، صماخ فهم طالب که سمع لطیفهٔ قلبی است، واعی اخبار ربّانی و مدرِک اسرار روحانی شود که: لاٰیَزالُ العَبدُ یَتقَرّبُ اِلیّ بِالنّوافِلِ حتّی اُحِبُّه، فَاِذا اَحْبَبْتُه کُنْتُ لَهُ سَمعا وَ بصرًا... الحدیث.[1]

ای ذره‌ای از نور تو بر عرش اعظم تافته
از عرش اعظم درگذر، بر هردوعالم تافته
آن ذره ذرّیت شده، خورشیدخاصیت شده
سرتاقدم زینت شده برهردوعالم تافته
برعاشقان روی تو، برساکنان کوی تو
از پرتو یک موی تو، کارمعظّم تافته

قال رحمة للّه علیه:

وَلَواَنّ رَکْبًا یَمَمّوُا تُربَ اَرضِها وَفِی الرّکْبِ مَلْسُوعٌ لَماضَرّهُ السّمُّ

یممّوا ای قصدوا، و سمّ بفتح و ضمّ زهراست، ولَما جواب لَواست، و سمّ فاعل ضرّه، و ضمیر ارض عاید به مدامه.
یعنی: چون جمعی از طالبان عتبه جلال، و فریقی از

(۱) پیوسته بنده بسوی من نزدیکی و تقرب می جوید، تا بجائی که او را دوست می گیرم، و چون او را دوست داشتم مراو را گوش و چشم.... می گردم

قاصدان مقاصد آمال، در سیر منازل عالم علِوی قصد جوار حضرت مولی کنند، و درمیان ایشان زَمِنی [۱] ملسوع [۲] بود که نیش افعی هوی چشیده، والَم زهر محبت دنیا بباطن او رسیده، و باسباب هلاک و خسران ابدی آرمیده، به التیام آثار تریاق محبت، و یمن اجتماع همم همایون آن عیسی نَفَسان خضر صفت، وحشت شقاوت اِلَم بُعد آن رنجور مهجور، به اُنس ولذت و سعادت قربت مبدل گردد که: هُمْ قَوْمٌ لٰایَشْقیٰ بِهِمِ جَلیسُهُم [۳].

زآدم آن دمت گر گشت حاصل
برین دریا روی همچون حواصل [۴]
ازآن کارتو آمد پیچ در پیچ
کزآن مرغان قفص دیدی دگر هیچ

قال رحمة الله علیه:

وَلَوْرَسَمَ الرّاقی حُرُوفَ اسمِهاعَلیٰ جَبینِ مُصابٍ جُنَّ اَبْرَاَهُ اْلرَّسْمُ

فاعل رَسَمَ، اَلراقی بود، وفاعل اَبْرَأَهُ، اَلرَّسْم، وجُنّ فعل مالم یسّم فاعله، و ضمیر مضمر دروی و ضمیر اَبرأه راجع به مصاب، و رَسْم نقش است و مصاب دیوزده است، و از جبین قوت حافظه مراد بود که حقایق اسرار ملکوتی و جبروتی بر لوح او مرتَسم می شود، و

(۱) برجای مانده
(۲) گزیده شده
(۳) اینان گروهی اند که همنشینانشان بواسطهٔ ایشان بدبخت نمی گردند.
(٤) پرندگان

اوست که مدرک و ضابط معانی معقولا تست.

یعنی اگر مرشدی کامل اسرار تفاصیل اسماء و صفات محبت را از خواص و حقایق مراتب علویات و سفلیات، و شرایط و آداب سیر سالک در منازل روحانیات و جسمانیات، و کیفیت ترقی و وصول به مقام قرب، به دست کاری تربیت و نصیحت و قلم ارشاد، بر صحیفهٔ باطن مصروع حرص و ریا، و مجنون سکر شهوت و هوی، و مصاب مصائب هموم دنیا رقم فرماید، از علت تصورات وهمی و تخیلات نفسی خلاص یابد.

دوش مرا گفت یار، چونی ازاین روزگار؟
چون بود آن کس که یافت دولت خندان خویش؟
باد سعادت رسید، دامن مارا کشید
برسر گردون زدیم خیمه وایوان خویش

قال رحمة الله علیه:

وَفَوقَ لِواء الجیشِ لَورُقِمَ اسْمُها لَاَ سْکَرَمَنْ تَحْتَ اللّوا ذلِکَ الرَّقْمُ

لَاَسکر جواب لَوبود، والرّقم فاعل او، ومَن تحت اللواء مفعول او، از لواظّلَ وجود مراد است [1] که: المتحابّون فی ظّلی [2]، و از جیش

---

(۱) مفعول اسکر بود، مراد از لواظّل وجود است د

(۲) دوست داران یکدیگر در سایه من اند، و کلمه لواظل ممکن است اشاره به حدیث باشد، و یا مراد آیه ٤۵ سوره فرقان است که: الم ترالی ربک کیف مدّالظّل ولوشاء لجعله ساکنا، که وجود منبسط مراد است

ارواح متعیّنه و اشباح متشخّصه، و از رقم کیفیت سرّ تعلق قدرت به مقدورات.

یعنی اگر حقیقت آن شراب مغرق مدهش که سرّ قَدر عبارت از آنست، برسطح لواءوجود مرتسم شود، وعرایس ابکار اسرار ازلی بر ارائک ازمنه و امکنه که مواد ظّل وجود و مظاهر لواء جوداند، جمال طلعت بر بصایر لشکر مقرّبان و صدیقان که والهان سبحات جمال، و تایهان [1] بیداء جلال اندجلوه دهند، همه مستِ اسرار عنایت ازلی، و پای بست آثار کفایت ابدی گردند.

ای هردو کون روشن، ازآفتاب رویت
وی نه سپهر چون مرغ، دردام زلف وخالت
بربادداده دل را، آوازۀ فراقت
درخواب کرده جان را، افسانۀ جمالت
عقلی که درحقیقت، بیدارمطلق آمد
تاحشرمست خفته، درخلوت خیالت

قال رحمة اللّه علیه:

تَهَذَّبُ اَخْلاقَ النَّدا میٰ فَیَهْتَدی   بِهالِطَریقِ الْعَزْمِ، مَنْ لاٰلَهُ عَزْمُ

فاعل تهذب ضمیری است راجع به مدامه، واخلاق مفعول او، وفاعل یهتدی مَن، وضمیر بها عاید به اخلاق، و باء سببیّت راست، ولامِ طریق به معنی آلی است، ولاٰلَهُ بمعنی ولیس.

(۱) گمگشتگان

یعنی چنانکه شرب شراب صوری مزیل مواد مُتِعَفِّنَه وفضلات فاسده است از بواطن معلولان امراض جسمانی، همچنین شرب شراب معنوی بواطن مستعدّان کمالات حقیقی را از امراض او صاف مهلکه و اخلاق مبعده از حرص و حسد و بخل و ریاء و کبر و عُجب، که از لوازم قوای بهیمی و سبعی، و مواد امراض قلبی و روحی است مهذّب و مصّفا می گرداند، و بطلان حضیض کسالت را از مضیق فترت به فضاء سیر، و از فضاء سیر به ذُروهٔ اعلای طیر میرساند.

ای بند توغمگسارعاشق وی پند تو گوشوارعاشق
ای گنج دوای رأفت تو از بهرتن نزار عاشق
از جذب کشیدن غم تو هر زیب نظام کارعاشق

قال رحمة لله علیه:

وَیَکْرِمُ مَنْ لَمْ یَعرِفِ الْجودَ کَفُّهُ وَیَحْلُم عِندَالغَیظِ مَنْ لاٰلَهُ حِلْمُ

فاعل یکرم من است در من لایعرف، و فاعل یحلم مَن است در مَن لاٰلَه حِلْم، وکف فاعل یعرف.

یعنی چون تأثیرات خواص شراب معنوی مواقع تصرفات سرّی و قلبی را از ظلمات اخلاق حرص و بخل وادناس اوصاف کبر و عُجب که از لوازم صفات بهیمی و سبعی اند، در مقام تحلیه و تزکیه مزکّی و مصّفا می گرداند، باز در مقام تحلیهٔ سرّ، وجود سالک را بحلل جود و سخا، و زیور حلم و حیا محلّی و مزّین

می گرداند، و خلیفۀ روح را در بارگاه قلب، برسر یر روح و صفا می نشاند.

بیا کاین عاشقی از سر گرفتیم جهانی خاک را در زر گرفتیم
زمین و کوه و دشت و باغ جانرا همه در حلّۀ[۱] اخضر گرفتیم
زمینرا از بهاران برگ[۲] برشد ز سرّخویش برگ و بر گرفتیم

قال رحمة الله علیه:

وَلَوناَلَ فَدْمُ القَومِ لَثْمَ فِدامِها لَاَکْسَبَهُ مَعْنی شَمائِلِها اَلّلَثْمُ

فدم بلید کُند فهم را گویند، و فِدام دهان بند خم را، و لثام دهان بند آدمی را، و شمأیل اخلاق حمیده را، فاعل نال لثم است، و فِدم مفعول وی، ولثم دوم فاعل اَکسَبَه وضمیر متّصل به وی، و معنی شمائلها مفعول دوم وی، از فدام تقوی و شرع مراد است که حاجز ومانع و عاء وجود مر بد صادق می گردد از تقرب شبهات، و مراد از لثام ارشاد شیخ عارف است که دهان نفس امّارۀ طالبان[۳] رابه نصیحت و ارشاد از اقتراف شهوات نفسانی و لذات جسمانی می بندد.

حاصل کلام آنست که: اگر غافلی بلید که براعلام و اخطار[۴] منازل سیر سایران جادۀ کمال اطلاع نیافته باشد، و اسرار

(۱) حلقه م ج د
(۲) برگ و بر م د
(۳) طالب م ج د
(٤) احضار د

حقایق عرفانی که در جبلت و استعداد او مرکوز است به ظهور نپیوسته، و تصرفات بصیرت او از قوت به فعل نیامده، چون به مفتاح عزایم تقوی و شرع، و مصباح نیاز و دَرد، مُهر موانع از دهان سّرِ کاملِ مرشد بردارد، فیض اسرار ولایت مرشد سبب اکتساب کمال او گردد.

گر سر سودای او داری، سری — هر زمان بر آستان می بایدت
ور سر بازار او داری، دلی — فارغ از سود و زیان می بایدت
تا زمانی زو بدرمانی رسی — هر زمان درد نهان می بایدت

قال رحمة الله علیه:

يَقولُونَ لی: صِفْها، فَأَنْتَ بِوَصْفِها — خَبيرٌ، اَجَلْ! عِنْدی بِأُوصافِها عِلمُ
صَفاءٌ وَلاماءٌ، وَلُطْفٌ وَلاهَواً — وَنُورٌ وَلانارٌ، وَرُوحٌ وَلاجِسمُ

فاعل یقولون مبتدیان طلب کمال اند، و صفاء خبرِ مبتدای محذوف است، ای هی صفاء لاکصفاء الماء، بل هی اصفی منها بمراتب غیر محصورة، و لطف ولا کلطف الهواء، بل هی الطف منها بدرجات غیر متناهیة، و نور لیس نوریتّه کنوریّة النار، انها تستلزم الاحراق والافناء، بل من شأن نوراضائة الوجود و الکمال والحیوة والعلم والمعرفة علی الابدان و القلوب، وقوله: اجل عندی باوصافها العلم[۱]، اشارت است بدانکه مرشد کامل نتواند

(۱) یعنی: آن همه صفا است، نه چون صفای آب، بلکه به مراتب از آن صافی تراست، و همه لطافت است، نه چون لطافت هواء، بلکه بدرجاتی بی شمار از آن لطیف تر است، و همه نور

که آنچه لایق حوصلهٔ طالب صادق باشد بدو نرساند، چه این معنی ظلم بود.

قال رحمة الله علیه:

مَحاسِنُ تَهْدَى الواصِفینَ لِوَصْفِها فَیَحسُنُ فیها مِنْهُمُ النَّثْرُوَالْنَظْمُ
وَیَطْرَبُ مَنْ لَمْ یَدْرِها عِنْدَذِکْرِها کَمُشْتاقٍ نَعْمٍ کُلَّماذُکِرَتْ نَعْمُ

محاسن خبر مبتدای محذوف است، ای لها محاسن، وفاعل تهدی ضمیری است عاید به محاسن، و همچنین ضمیر لوصفها و فیها، و ضمیر منهم راجع به واصفین، والنثر فاعل یحسن، ولام در لوصفها بمعنی الی است، و مَن فاعل یطرب، و نعم به فتح النون و سکون العین، اسم یکی از معاشیق است.

یعنی: این شراب را خواص حمیده بسیار است، و از جمله خواص آن یکی آنست که واصفانرا به وصف و ثناء خود دلالت کند، تابلبل زبان مشتاقان حضرت صمدیت در ریاض اسرار بذکر محامد لااحصی ثناء علیک [۱]، سرائیدن گرد، و به لذّت استماع و ذوق آن اسرار، شجرهٔ وجود سامع در اهتزاز آید، اگر چه ذوق حقیقت آن نچشیده بود، و جمال طلعت آن ندیده،

است، ولی نورانیت آن نه مانند نور آتش است که مستلزم سوزاندن و نابودی باشد، بلکه از شأن نورا و روشن کردن و ظاهر نمودن وجود وکمال و حیات وعلم و معرفت است برکالبدودلها، و آنجا که میفرماید: آری مرا به اوصاف او آگاهی و علم است، اشارت است... الخ

(۱) من نتوانم سپاس و درود برتو را به شمارآرم

چنانکه عاشق مشتاق به استماع ذکر معشوق در طرب می آید، و او را از آن طرب آتش محبت می افزاید.

چو یاد او شود مونس، زجان اندوه بستاند
چو اندوهش شود غم خور، زدل تیمار برخیزد
نوای مطرب عشقش اگردر گوش جان افتد
زکونین دست بفشاند، قلندر وار برخیزد
صبا گر ازسرزلفش بگورستان برد بوئی
زهر گوری دوصد بی دل، به بوی یار برخیزد

قال رحمة اللّه علیه:

وَقالُوا شَرِبْتَ الاِثْمَ، کَلّا وَاِنَّما شَرِبْتُ الَّذی فی تَرْکِها عِندیَ الاِثْمُ

چون بعضی ازحکمای عرب خمر صوری را اِثم می نامند به موجب تنزیل ربانی که: اِثْمُهُما اَکْبَرُمِنْ نَفْعِهِما[1]، یا خود به مقتضای آنکه سکری که حاصل آنست مزیل شرف عقل نظری، و فاضح[2] اوصاف بشری است، به جهت ردّ تهمت محجوبان می گوید که: مستی صاف نوشان صفّهٔ صفانه از شراب خمر انگوری و آشامیدن می صوری است، چه رغبت آن خمرازکوری، شارب آن از اصل سعادت و منبع کمال درغایت دوری است، وشرب آن شراب نتیجهٔ ضلال و معقّب عذاب نکال است، و

(۱) یعنی گناهش ازسودش بزرگتر است ۲۱۹ بقره
(۲) آشکار کننده

شرب شراب محبت مورث وصال است و منتج کمال، آن موجب هوان و خسار، و این مُظهر عزّ و افتخار، شرب آن شراب پذیرت [۱] جهال و اشرار، تحصیل ذوق این شراب شیوه ارباب قلوب و اخیار.

پیش ازآن کاندرجهان باغ ومی وانگوربود
ازشراب لایزالی جان ما مخمور بود

قال رحمة اللّه علیه:

هَنیئاً لِأَهْلِ الدَّیرِکَمْ سَکَرُوابِها — وَما شَرِبُوامِنها، وَلٰکِنَّهُم هَمّوا
وَعِندیَ مِنها نَشوَةٌ قَبْلَ نَشْأَتی — مَعی اَبَداً تَبقی، وَاِنْ بَلِیَ الْعَظْمُ

نشوه مبتداست و عندی خبروی، و فاعل تبقی ضمیری است عاید به نشوه، و مراد از اهل دیر ملازمان آستانۀ جلال و مجاوران بارگاه جمال اند، که بسبب بقایای وجود رسمی از پس پرده های افعال و صفات، نغمات لطایف معارف می سرایند، و به تعبیق روایح نفحات اسرار ذاتی، مستی می فزایند، و از حقیقت شرب اسرار تجلیات ذاتی که محرق دیر و مفنی غیر است هنوز خبر نیافته اند، چه اگر پروانۀ همم این قوم [۲] مَرکب شوق برعین شمع سبحات جلال ذاتی راند، از حقیقت اسم و رسم دیر و دیار آثار نماند.

---

(۱) سیرت م ج د

(۲) فریق ج

و در بیت دوم از مشرب خود خبر میدهد که: آثار آن مستی که روح قدسی در مجلس وصال شراب محبت می نوشید[۱]، و کمال جمال احوال از نظر اغیارمی پوشد، و لذت ذوق آن جام که در بزم احدیت از دست ساقی عنایت به کام جان آدمی میرسید، تا ابد انقطاع پذیر نیست.

و لیس حدیثُ العَهدِ شوقاً ولوعةً حَـدیثُ هَواکُم فی حِشایَ قَدیمُ
ومادُمْتُ حیّاً لَستُ آنسی ودادِکُم وَلَـوکُـنـتُ مَـیـتـاً وَالـعِظامُ رَمیم[۲]

قال رحمة الله علیه:

عَلَیکَ بِها صِرفاً وَانْ شِئْتَ مَزْجَها فَعَدْلُکَ عَنْ ظَلْمِ الْحَبیبِ هُوَالْظّلمُ

ضمیر اول و ثانی عاید به مدامه است، و ظَلم به فتح ظاء و سکون لام، بیاض دندان است، و مراد از صِرف محّبت داتی است، و از ممزوج محبت صفاتی، و از بیاض دندان.

ظهورنفحات ربانی وصیت می کند سالک را به تحصیل ذروهٔ کمال و توجه به کعبهٔ آمال که آن محبت ذاتی است، و سبحات تجلّی آن عالم مُفنی اِنّیت و محرق ادبار پردهٔ[۳] غیر یّت است، و اگر به سبب قصور عزم و ضعف استعداد آن سعادت

---

(۱)می نوشد.م

(۲) داستان عشق شما که درونم را به شوق و سوزش انداخته چیز تازه‌ای نیست، بلکه در درون کالبدم دیرزمانی است که مکان گرفته، و تا زنده‌ام عشق شما را فراموش نخواهم کرد، و حتی اگر مرده و استخوانم پوسیده گردد.

(۳) پردهٔ ادبارج

میّسر نشود، باری تعرض نفحات صفاتی که آن هم از وجهی عین ذات است غنیمت دارد، چه دون این مقام عالم کثرت افعال و احتجاب تلبیسات اهل ضلال است.

وَ اِنّی لَاُتی اَرْضِکُمْ کُلَّ لَیلَةٍ لَعَلّی اَراکُمْ اَواَری مَنْ یَراکُمُ [۱]

قال رحمة الله علیه:

وَدُونَکَها فِی الحانِ وَاسْتَجْلِها بِه عَلی نَغَمِ الاَلْحانِ، فَهیَ بِها غُنْمُ

و دونکها ای خذها، و ضمیر آن عاید است به مدامه، و نغم جمع نغمه، و باءِ در ــ به ــ بمعنی فی است، ضمیر او عاید است به الحان، وهی عاید بمدامة، ازجان مقام محبت وشوق می خواهد.

یعنی ملازم مقام محبت میباش، و رشاش حیات علمی براموات قبور جهالت می پاش، زیرا که ملازمت این مقام به اسماع نغمات واردات غیبی و مخاطبات سرّی و قلبی غنیمت عارفان، و سبب ظهور کمالات سالکان است، چنانکه ناظم گوید:

فَاَعْجَبُ مِنْ سُکریْ بِغَیرمُدامَةٍ وَاَطْرَبُ فی سِرّی وَمِنّی طَرْبَتی [۲]

قال رحمة الله علیه:

---

(۱) من هرشب به کوی شما می‌آیم تا شاید شما را بینم، و یا آنکس که شما را می بیند ببینم

(۲) یعنی: از مستی خود بی نوشیدن شراب درشگفتم، و در درون خود خوشی و طربناکی می کنم، و این خوشی و طرب من هم از ذات من است.

فَـما سَـكَـنَـتْ وَالْهَمَّ يَوماً بِمَوضِعٍ كَذلِكَ لَمْ يَسْكُنْ، مَعَ النَّغَمِ الْغَمُّ

فاعل سكنت مدامه است، والهّم عطف است بروى، و فاعل لم يسكن، الغّم، و از يوم وقت مراد است، و از غم حجاب.

يعنى: شاربان مشارب عرفانى را در حالت ملاحظهٔ لطايف مخاطبات ربّانى و مسامرات روحانى، هموم و احزان كه از نتايج تعلقات جسمانى و تشبّثات نفسانى است مزاحم نگردد، و ذوق شهوداسرار رياض قدسى و حجب غموم عوارض حسّى در يک حال جمع نشود.

دربـارگـاه دردت درمـان چه بـار يـابـد؟
بـا جـلوه گـاه وصـلـت ايـمـان چه كـاردارد؟
بـا روح وصـلـت اى جان، غم كيست تانهدپاى
بـا كـفـربُـت پرسـتـان ايـقـان[1] چه كـاردارد؟

قال رحمة الله عليه:

وَفـى سَـكْـرَةٍ مِـنـهـا وَلَـوعُـمْـرَساعةٍ تَرَى اَلدَّهْرَ عَبْداً طائِعاً وَلَکَ الْحُـكْـمُ

يعنى: اگر ساعتى درمدت سلوک بواسطهٔ سكر شراب محبت در فناء فى الله از اِدبار هستـى موهوم خلاص يابى، به شرف خلعت بقاى حقيقى باقى گردى كه: من قَتَلَتْهُ مَحَبَّتى

(۱) ايمان ج

فَاَنَا دَیَتُه [۱]، پس به حکم: وَما رَمَیْتَ اِذْرَمَیْتَ وَلکِنَّ اللّهَ رَمیٰ [۲]، در آن حال هر تصرفی که از تو ظاهر شود آن ظهور تصرفات و شئون حق بود در مظهر ناسوتی تو، و چون روزگار مطیع احکام تصرّفات حقّانی است، به وسیلت مقام خلافت محکوم احکام تو گردد.

دراین دریا فکن خودرا مگردُرّی بدست آری
کز ین دریای بی پایان گهربسیاربرخیزد
وگر موجیت بر باید، چه دولت مرترازان به
که عالم پیش قدرتوچوخدمتکاربرخیزد

قال رحمة الله علیه:

فَلاعیشَ فِی اَلّدُنیالِمنْ عاشَ صاحیاً وَمَنْ لَمْ یَمُتْ سُکراًبِها، فاتَهُ الْحَزْمُ

صاحّیاً و سکراً هر دو منصوب به حال است، و ضمیر متصّل به فات معمول وی استو عاید به متن،والخرم فاعلوی.

یعنی: چون شرف مقام محبت به مثابتی است که بسبب حصول واردی از وارداتِ اسرار آن مقام که عبارت از سُکر است، طالب را از درکهٔ ذلّ زوال و فناء، به اعلا درجات کمال و بقاءمیرساند، پس هر که به قصور خودی عاری است از

(۱) یعنی: هرکسی را محبت ودوستی من بکُشد، من خون بهای او یم.

(۲) آیه ۱۷/انفال است،یعنی:چون توتیرانداختی،این تونبودی که انداختی، بلکه خدا بود که انداخت.

این شهود، عدم آن کس به از وجود، و هرکه در فناء فی الله در استبدال ذلت فنای عبدانی به عزّت بقای حقانی نکوشد، آنکس را حازم و عاقل نگویند.

تـا جـان دارم بُـوَم بـه گفت و گـو یـت
و یـن عـمر به سر برم به جست وجو یت
بـا بـاد صـبـا دسـت بـه پـیـمـان آرم
تـا از پی مـن بـه خـاکـم آرد بـو یـت

قال رحمة الله علیه:

عَلی نَفسِه فَلْیَبْکِ مَنْ ضاعَ عُمْرُهُ وَلَیْسَ لَهُ فیها نَصیبٌ وَلاسَهْمُ

چون اعظم آلات اکتساب کمال، واکرم حالات نیل فضل و نوال[1]، اوان گنج حیات و زمان جواهر انفاس و ساعات است، که طالب لبیب به وسیلت آن اکتساب سعادات ابدی، واصطیاد[2] کمالات سرمدی تواند کرد، و نفس عزیز خود را از گرفتاری تیه خسران و ظلمت وحشت حرمان، به نعیم ریاض عرفان و لذت حصول انوار مدارج ایقان می‌تواند رسانید، پس هرکه با وجود استعداد و فرصت طلب مراد، از تحصیل این سعادت بازماند، و زمام اهتمام بدست تصاریف امور فانی مکدّر منغّص دنیوی داد، به حقیقت از مردودان منکوس و مخذولان

(۱) افضال د
(۲) شکار

منحوس است، که مهروب [۱] را مطلوب داشته، و مطلوب را مهروب انگاشته، أُولٰئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم ما کانُوا یَفْتَرُوْن، لاٰجَرَمَ اَنّهم فِی الْاٰ خِرَةِ هُمُ الاَ خْسَرُوْنَ [۲].

و کدام غبن و حسرت عظیم تر از آن که: احمقی با وجود استعداد تحصیل سیادت پادشاهی، و فرصت اکتساب ذوق سعادت نامتناهی، محنت خارکشی و مذّلت کنآسی اختیار کند، و مدّبری که حیران غَبَش [۳] ضلال و لهفان [۴] عطش زلال از مفاوز بیداء عدم به سواحل دریای کرم وارد گردد، و اوقات غنیمت ندارد، و ساعات مهلت به سهو و غفلت و لعب شهوت گذارد، و بآخر جمال تجلیات نفحات [۵] ربّانی نادیده، و ذوق شراب محبت از اقداح اسرار عرفانی ناچشیده، بانفیر [۶] حسرت حرمان، و زفیر [۷] داغ خسران بالب خشک و دیدهٔ گریان، به ظلمت خانهٔ عدم بازگردد، جای آنست که زمینیان از حال او عبرت گیرند، و آسمانیان از نکال او نوحه درگیرند، جَعَلَنَا اللّٰهُ مِمَّنْ سَعِدَ بطاعَتِه، وَفازَ بمَحبَّتِهِ، ولاٰ یُوقِعَهُ الْهَوىٰ فی خُسْرانِ

(۱) مهروب ضدمطلوب است، یعنی چیز بی ارزش

(۲) آیه ۲۱ و۲۲ هود است، یعنی: همان کسانند که بخویشتن زیادن زده‌اند، و دروغها که می ساخته اند نابود شده است، و بی گفتگو در آخرت آنها خودشان زیان کارترانند.

(۳) تاریکی

(٤) سوخته

(۵) نفخات ج

(٦) ناله وزاری

(۷) دم برآوردن سخت ازروی رنج

الفَوتِ، وَلايُحِلُّ به حَسْرةً بَعْدَ الْمَوتِ، اِنَّهُ الْواهِبُ المَنّانْ، ذُوالْفَضْلِ وَالاْحِسْانِ، وَالْجُودِ وَالْاِمتِنانِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَحْدَهُ، وَالسَّلامُ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ[۷].

---

(۷)یعنی: خداوند ما را از کسانی قرار دهد که بواسطهٔ بندگی او نیک بخت شده، و به محبت و دوستی او نائل گردیده اند، و از آن کسان قرار ندهد که هوا و هوس آنان را در زیان انداخته، و فرصت را از دستشان گرفته است، و از کسانی قرار ندهد که بعد از مرگ حسرت و ندامت و پشیمانی آنانرا فرا می گیرد، زیرا او بخشاینده‌وبسیارنیکوئی کننده، و صاحب فضل و نیکی و بخشش و نعمت است، و تنها خداوند شایسته سپاس است و بس، و درود برآنکس که هدایت را پیروی کند.

درود مرخداوند منّان را که فقیر را موفق به تصحیح این کتاب شریف و این تصنیف منیف نمود، امید از درگاه پرانوار او که دست تمام‌عالمیان‌بدانسوی دراز، و روی همه جهانیان بدانجا در نماز است چنان دارم که فقیر را از آن درگاه حواله ای و از آن خرگاه نواله ای عنایت فرماید، و در خدمت این‌گونه معارف موفق و کامیابش نماید، بحق محمد وآله الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین. فقیر باری — محمدخواجوی.

فهرست اعلام

فهرست اعلام

آل الله: ۸
آقامحمدهاشم درویش شیرازی: ۲۱، ۲۴
آقامیرزاعبدالنبی شیرازی: ۲۱
آقامیرزابابای شیرازی: ۲۱
آقامیرزاعبدالحی مرتضوی وحیدالاولیاء: ۲۱
آقامیرزاجلال الدین محمدمجدالاشراف شیرازی: ۲۱
آقاحاج عبدالحمید گنجویان: ۲۱، ۲۷
آدم: ۲۱
آل یاسین: ۲۳
آداب الطالبین: ۲۴
ابن فارض: ۹، ۱۳، ۲۷
ابی الحسن: ۹
ابوحفص: ۹
امیرسیدعلی همدانی: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۴، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷
احمدبن سلیمان‌بن کمال پاشا: ۱۳
الزجاجة البلوریة: ۱۳
امیرعبدالله برزش آبادی: ۱۴، ۲۱
ابواسحق ختلانی: ۱۴، ۲۱
العروة: ۱۸
المحیط الاعظم: ۲۱
امیرالمؤمنین: ۱۵، ۱۷، ۵۲
اعرج: ۱۵
اخی علی دوستی: ۱۷، ۱۸
اخی محمد حافظ: ۱۷
اخی محسن ترک: ۱۷
اخی حسین: ۱۷
اسفراین: ۱۷
احمد: ۲۳
انسان کامل: ۲۴
اخبارالمهدی: ۲۴
اسرارالنقطه: ۲۴
اوراد فتحیه: ۲۴
اقبال لاهوری: ۲۵
ایران: ۲۶
اشجان: ۴۶
امتزاج زنجبیلی: ۴۹

اعیان خارجی :	۵۲	جذبه :	۸
ابروی هلال :	۵۵	جامع ازهر :	۱۰
اقطاب :	۵۸	جامی :	۱۲
افراد :	۵۸	جبرئیل :	۲۱
اوتاد :	۵۸	جاویدان نامه :	۲۵
ابدال :	۵۸	جلال جمال :	۲٦
افعی :	٦۷	جمال جلال :	۲٦
اسرار ازلی :	٦۹	جوی :	٤٦
اخضر :	۷۱	جمع الجمع :	٤۸
بدخشان :	۱۸، ۲۲	جبروتی :	٦۷
بابا کاء شیرازی :	۱۸	چهل مقام :	۲٤
بهرامشاه خونسی :	۱۸	چشم دلفریب :	۵۵
بتول :	۲٦	حکمت :	۷
بردالیقین :	٤۹	حموی :	۹
بدر :	۵۱، ۵۲، ۵۳	حضرت ختمی مرتبت :	۱۱
براق معراج :	۵٦	حجرالسیل :	۱۳
بزم احدیت :	۷٦	حجاز :	۱۰، ۲۲
بقای حقیقی :	۷۸	حاجی محمد خبوشانی :	۱٤، ۲۱
پری :	۷	حیدر بدخشی :	۱٤
پاکستان :	۲۵	حافظ حسین کربلائی تبریزی :	۱۹، ۲۷
پرده :	۵٤	حضرت رسول :	۱۹
تائیه :	۱۱	حضرت علی بن موسی الرضا :	۲۰
تاریخ اعظمی :	۲۳	حسین بن علی :	۱۵
ترکیه :	۲٤	حسین بن جعفر :	۱۵
توفان :	٤۵،٤٦	حجت :	۱۵
تجلی رحیمی جمعی :	٤۸	حضرت مصطفی :	۱٦
تلقیح :	۵۰	حسن بصری :	۱۷
تریاق :	٦۳،٦۷	حضرت مهدی علیه السلام :	۲۱

حضرت ابوالفتوح حاج میرزا محمدعلی
حب حیدر: ۲۱
حل مشکل: ۲٤
حوض کوثر: ۲۵
حب: ٤۵، ٤٦
حقایق مرتضوی: ۵۲
حان: ۵٤، ۷۷
حسن سیرت: ۵٤
حسن صورت: ۵۵
حایط: ٦۲
حانوت: ٦۳
خلع: ۱۱
خمریه: ۱۲
ختلان: ۱۸، ۲۲، ۲۳
خواجه عبدالله بن شیخ رکن الدین
شیرازی: ۱۸
خواجه اسحق علیشاهی: ۱۹
خرقه: ۲۱
خلاصة المناقب: ۱۵، ۱۹
خانقاه: ۱۵، ۲۳
خواجه قطب الدین یحیی: ۱۵
خاتم اولیاء: ۲۱
خضرشاه: ۲۲
خزینة الاصفیاء: ۲٤
خرقانی: ۲٦
خلّت: ٤۵
خال: ۳۲، ٤۲، ۵۵
خدّ: ۵۵
خضر: ٦۳، ٦۷
خلیفه روح: ۷۱
خمر: ۷٤
خمرانگوری: ۷٤
خرگاه: ۸۲
داودبن محمود قیصری: ۱۳
دوس: ۱۸
دیگ: ۱۸
درو یشیه: ۲٤
دانشگاه تهران: ۲۷
دّلال: ٤۲، ۵۵
دروازه: ۵۲
دکان: ۵٤
دریا: ٦۱
دیوزده: ٦۷
دهان بند: ۷۱
ذخیرة الملوک: ۲٤
ذکریه: ۲٤
ذوق: ٤٦، ٤۷
ذاکر: ۵۰
ذکر جهری: ۵٦
ذکر قلبی ۵٦
ذکر سرّی: ۵٦
ذکر روحی: ۵٦
روائح الجنان: ۱۱
رکن الدین شیرازی: ۱۲
روضات الجنان: ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۷
روح اعظم: ۲٤

رساله وجود مطلق: ۲۴
رساله ده قاعده: ۲۴
رساله معرفت: ۲۴
رساله مشیّت: ۲۴
رساله منامیة: ۲۴
رساله قدوسیه: ۲۴
رساله اورادیه: ۲۴
ریّ: ۳۴، ۴۶، ۴۷، ۵۶
رفرف: ۴۲
روح آباد: ۴۲
رمقه: ۴۵
رحیق: ۵۰
رحیق مختوم: ۵۱
روح محمدی: ۵۲
رغبوتی: ۵۳
روح قدسی: ۵۳
راووق: ۶۵، ۶۶
زیدی: ۱۵
زلف: ۳۲، ۴۲
سفال: ۷
سعیدالدین فرغانی: ۱۲
سید جلال الدین آشتیانی: ۱۲
سید زین العابدین نیشابوری: ۱۸
سید محمد طالقانی: ۱۸
سید حیدر آملی: ۲۱
سید شهاب الدین: ۱۴
سید محمد: ۱۴
سید علی: ۱۴
سید یوسف: ۱۴
سید اشرف: ۱۴
سید محب اللّه: ۱۴
سید جعفر: ۱۴
سید عبداللّه: ۱۴
سید حسن: ۱۵
سید حسین: ۱۵
سید عبیدالله زاهد: ۱۵
سید علاءالدین: ۱۵
سلسله ذهبیه: ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۲
سید قطب الدین محمد نیر یزی: ۲۱
سیر الطالبین: ۲۴
سراندیب: ۲۵
ساقی: ۳۱، ۳۳، ۵۲
سکر: ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۷۸، ۷۹
ساقی مشیت: ۵۱
سید اولیاء: ۵۲
شاه ولایت: ۸
شهاب الدین سهروردی: ۱۰، ۵۸
شیخ عبدالرزاق: ۱۲
شیخ حسن بور ینی: ۱۳
شیخ عبدالغنی نابلسی: ۱۳
شیخ قوام الدین بدخشی: ۱۸
شیخ شمس الدین ختلانی: ۱۸
شیخ محمد شامی: ۱۸
شیخ محمد خلوی: ۱۹
شیخ احمد جوزقانی: ۱۹
شیخ رضی الدین علی لالاء: ۱۹

شیخ مجدالدین بغدادی: ۱۹
شیخ نجم‌الدین کبری: ۲۰، ۲۵
شیخ عمار یاسر بدلیسی: ۲۰
شیخ ابونجیب سهروردی: ۲۰
شیخ احمد غزالی: ۲۰
شیخ ابی بکر نساج طوسی: ۲۰
شیخ ابوالقاسم کرکانی: ۲۰
شیخ ابی عثمان سعید مغربی: ۲۰
شیخ ابی علی کاتب: ۲۰
شیخ علی رودباری: ۲۰
شیخ ابی القاسم جنید بغدادی: ۲۰
شیخ سرّی بن المغلس السقطی: ۲۰
شیث: ۲۱
شیخ محمود مزدقانی: ۱۵، ۱٦، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲٤
شیخ علاء الدوله: ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹
شیخ محمد اسفراینی: ۱۷
شیخ جبرئیل کردی: ۱۷
شیخ خالد لرستانی: ۱۷
شیخ ابوبکر طوسی: ۱۷
شیخ نظم الدین یحیی غوری: ۱۷
شیخ شرف الدین درگزینی: ۱۷
شیخ اثیرالدین ورکانی: ۱۷
شیخ نجم‌الدین همدانی: ۱۷
شیخ محی الدین لتکانی: ۱۷
شیخ محمد ادکانی: ۱۷
شیخ محمد مرشدی: ۱۷
شیخ عبدالله مطری: ۱۷
شیخ علی مصری: ۱۷
شیخ مراد اکریدوری: ۱۷
شیخ عمر برکانی: ۱۷
شیخ عبدالله سفالی: ۱۷
شیخ ابوبکر ابوحربه: ۱۷
شیخ بهاء الدین قمکندی: ۱۷
شیخ عزالدین خطائی: ۱۷
شیخ برهان الدین غرجی: ۱۷
شیخ شرف الدین منیری: ۱۷
شیخ رضی الدین آوجی: ۱۷
شیخ سعید حبشی: ۱۷
شیخ زین الدین محمد مغربی: ۱۷
شیخ عوض علاف: ۱۷
شیخ ابوالقاسم تحطوی: ۱۷
شیخ عبدالرحمن مجذوب طوسی: ۱۷
شیخ محمدبن محمود مجذوب طوسی: ۱۷
شیخ حسین بن مسلم: ۱۷
شیخ عبدالرحمن اسفراینی: ۱۷
شیخ رشیدالدین محمد بیدآوازی: ۲۱
شیخ شاه علی اسفراینی: ۲۱
شیخ غلامعلی نیشابوری: ۲۱
شیخ تاج الدین حسین تبادکانی: ۲۱
شیخ درویش محمد کارندهی: ۲۱
شیخ حاتم زراوندی: ۲۱
شیخ محمدعلی مؤذن خراسانی: ۲۱
شیخ نجیب الدین رضای تبریزی: ۲۱

شیخ علی نقی اصطهباناتی : ۲۱
شرح اسماء اللّه : ۲٤
شرح فصوص الحکم : ۲٤
شراب روح : ٤۰
شرب : ٤٦، ٤۷
شاهد : ٤۸
شراب زنجبیلی : ۵۰
شراب کافوری : ۵۰
شربت وصال: ۵۱
شراب محبت : ۵۲
شرایع مصطفوی : ۵۲
شراب اسرار قدسی : ۵۳
شراب موایـد انـسـی: ٥٤
شذا : ٥٤،۵۵
شیخ سعدالدین حموی : ۵۸
شیخ سیف الدین باخرزی : ۵۸
شیخ نجم الدین رازی : ۵۸
شراب صوری : ۷۰
شراب معنوی : ۷۰
شراب محبت : ۷۸
صدرالدین قونوی : ۱۲
صحّت : ۲۲
صاحب کوثر: ۳۲
صحوثانی : ٤۸
صباحت : ۵۵
صدف : ٦۳
صماخ : ٦٦
طلاب : ۱۸
طایر قدسی : ٦٤
ظلمت آباد : ٤۲، ٤۸
ظهور ولایت : ۵۸
عرش اعظم : ۷، ٦٦
علی مرتضی : ۸
علی بن مرشد : ۹
علی بن محمد : ۹
عزالدین محمود : ۱۲
عبدالرحمن جامی : ۱۲
علمشاه عبدالرحمن بن صاحبلی : ۱۳
علی ثانی : ۱٤، ۲۳، ۲۵
علی بن الحسین : ۱۵
عبدوس : ۱۸
علی بن ابیطالب : ۱۵
علی : ۲۲
عزلت : ۲۲
علی علیه‌السلام : ۲۳، ۵۲
عقلیه : ۲٤
عقبات : ۲٤
علی بن شهاب : ۳۲
عمر بن فارض : ۳۳
عشق : ٤۵، ٤٦
عَشَقَه : ٤٦
عین سلسبیلی : ٤۹
عیاران : ۵۱
عیسی نفسان : ٦۷
عرب : ۷٤
عقل نظری : ۷٤

غزالی: ۲۵
غنج: ۴۲
غفران: ۶۱
فخرالدین عراقی: ۹
فتوتیه: ۲۴
فردوس اعلی: ۲۵
فصاحت: ۵۵
فیئی: ۶۲
فناء فی اللّه: ۷۸
قاهره: ۱۰، ۱۳
قاضی صنع الله بن ابراهیم: ۱۳
قرافه: ۱۳
قندوزی: ۲۴
کمال الدین محمد: ۹
کوه مقطم: ۱۰، ۱۳
کشف الوجوه الغر: ۱۲
کناس: ۱۵
کفگیر: ۱۸
کشمیر: ۲۶
کأس: ۳۳، ۵۲
کاملان مکمل: ۵۰
کامل مکمل: ۶۲
کناسی: ۸۱
لوائح الجنان: ۱۱
لطایف قدسی: ۲۴
لاهوتی: ۸، ۴۲، ۵۳، ۶۴
لطیفه قلبی: ۶۶
محمد مصطفی: ۸، ۱۷، ۳۲
محمد: ۸
محی الدین اعرابی: ۹، ۵۸
مولوی رومی: ۹، ۲۵، ۴۸
مکه: ۱۰
مشارق الدراری: ۱۲
مشارب الاذواق: ۱۲، ۲۴، ۳۳
منتهی المدارک: ۱۲
محمدبن غمری سبط مرصفی ۱۳
مسجد عارض: ۱۳
مصر: ۱۰، ۱۳
مقتدای اعظم: ۱۴، ۲۱
منقبة الجواهر: ۱۴
معموره جهان: ۱۸، ۲۴
معروف کرخی: ۱۹، ۲۰
مرآت الطالبین: ۲۴
مودة القربی: ۲۴
مکتوبات: ۲۴
مقام آدم: ۲۵
مهر علی: ۲۶
ملک: ۲۷
مجلس شوراي اسلامی: ۲۷
مولی: ۶۷
محمد خواجوی: ۲۸، ۸۲
میخانه: ۳۲، ۳۳
مدام: ۳۳
مکاشفه قلبی: ۴۰
مشهود ۴۸
مذکور: ۵۰

مثنوی: ٤٨
مبارزان: ٥١
مجلس الست: ٥١
مهتر انبیاء: ٥٢
مدینة العلم: ٥٢
می فروش: ٥٤
مخدرات: ٥٤
مصر جامع: ٥٨
موسی: ٦٣
ملکوتی: ٦٧
مرغ: ٦٩
نظم السلوک: ١١، ١٣
نورالدین جعفر دستابازاری: ١٥، ١٩
نورالدین جعفر بدخشی: ١٥، ٢٤
نوح: ٢١
نیپری: ٢٢
نظام الدین (شیخ محمود مزدقانی): ٢٤
نامهٔ دانشوران: ٢٧
نفس رحمانی: ٣١
ناسوتی: ٤٢، ٤٦، ٥٣، ٦٤، ٧٩
نورشهود: ٤٧
نفس اماره: ٧١
نواله: ٢٦، ٨٢
وادی مستضعفان: ١٠
واردات غیبی: ٢٤، ٢٦، ٧٧
ومقه: ٤٥
ودّ: ٤٥
وجد: ٤٦
واجد: ٤٨
وجود منبسط: ٦٨
همدانیه: ٢١، ٢٤
همدان: ٢٤
همدانی: ٢٦
هیمان: ٣١، ٣٢، ٦٠
هوی: ٤٥، ٤٦، ٦٧، ٦٨
هلال: ٥٢، ٥٣
همای: ٦٢
ینابیع المودة ٢٤

✿✿✿✿✿
✿✿✿
✿✿
✿



مدخل خانقاه امیر سید علی همدانی در شهر سرینگار



خانقاه امیر سید علی همدانی در سرینا گار



این عکسی است منسوب بحضرت میر قدس سره که در حدود دسی سال پیش در مجله هلال پاکستان
چاپ شده بود، و توسط آقای مهندس جواد حامدی حق، از عوامل کتب هندی پیاده و
بدون تصرف در سیما به همان صورت در اختیار خوانندگان گذارده میشود.

عکسی از خانقاه و تربت شیخ محمود مزدقانی مرشد حضرت میر قدّس سرّهما

در مؤمن آباد سمنان



منتشر میشود :

ترجمهٔ مفاتیح الغیب

صدرالدین شیرازی

متن و ترجمهٔ

تفسیر سورهٔ جمعه

صدرالدین شیرازی

متن و ترجمه سورهٔ واقعه

صدرالدین شیرازی

متن و ترجمه تفسیر سوره های:

طارق - زلزال و اعلی

صدرالدین شیرازی

منتشر شده :

ترجمه و متن تفسیر آیه مبارکه نور

صدرالدین شیرازی

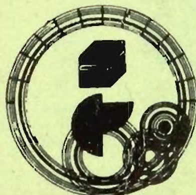
MASHĀREB_AL_ADHWĀGH

BY

Amir Seyyed Ali Hamedāni

Edited by

M. Khājavi



انتشارات مولی
خیابان انقلاب - چهارراه ابوریحان
تلفن: ۶۴۹۲۴۳